

مهرواره سراسری

شعر وحدت

سکفین با هوا او





برگزار کنندگان:

حوزه هنری انقلاب اسلامی

سازمان تبلیغات اسلامی

شورای برنامه‌ریزی مدارس علوم دینی اهل سنت

شهرداری تهران

موسسه فرهنگی هنری سپهر سوره هنر

مرکز آفرینش‌های ادبی

مهرواره سراسری شعر وحدت

شکفتن با هوای او

اسفند ۱۳۹۹

دبیر علمی جشنواره: محمدجواد محبت

دبیر اجرایی جشنواره: علی داودی



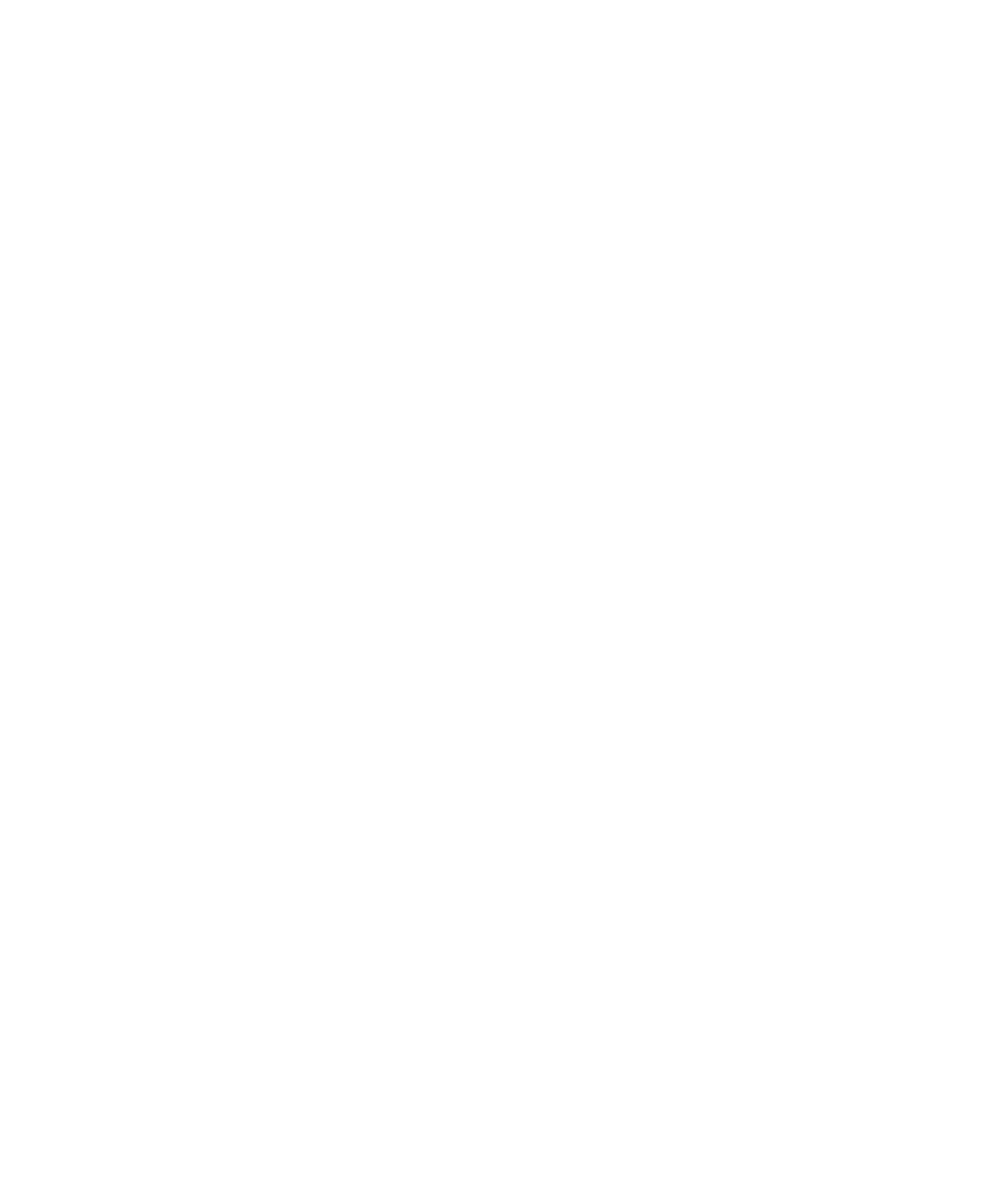
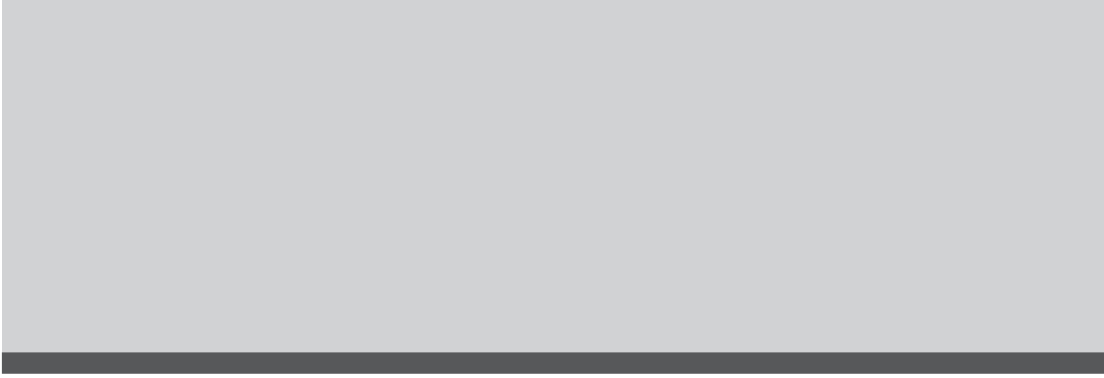
## فهرست

- سخن دبیر..... ۹
- شعر سنتی..... ۱۵
- قاسم بای | سند افتخار ایران | خانه را پنجره بسیار ولی در که یکی ست
- ۱۹ | پیام روشن.....
- ۲۰ | ابوالفضل پاک‌نژاد | گلستان محمد (ص).....
- ۲۲ | مریم پيله‌ورا به سردار.....
- ۲۳ | مصطفی توفیقی | سلام و خنده و نان.....
- ۲۷ | عاطفه جوشقان‌بان | خوب.....
- ۲۸ | محمد رضا حسین‌زاده بازگانی.....
- ۳۰ | مجتبی خرسندی | پیامبر، پیامبر و آزادی اندیشه.....
- ۳۱ | علیرضا رجبعلیزاده کاشانی | وحدت.....
- ۳۵ | امیرسولی | ۳ | ۲ | ۱.....
- ۳۸ | محمد زارعی | ۱ | انتقام سخت!!!.....
- ۴۴ | زهرا سپه‌کار | ۳ | ۲ | ۱.....
- ۴۵ | سید روح الله سجادی.....
- ۴۶ | علی سلیمان.....
- ۴۹ | علی سلیمانی | از ایران حرف | برادر.....
- زهرا شعبانی | پیامبر و آزادی اندیشه | مقابله با استکبار و جریان‌های تکفیری
- ۵۵ | ایران همدل | فلسطین.....
- ۵۶ | عبدالباری صالحی | میثاق محکم.....

- ۵۸ ..... گلناز عبدی | نماز خون
- ۶۲ ..... حسین عبدی | فانوس خون | ۲ | مرضیه فرمانی شره جینی
- ۶۳ ..... سید فضل الله قدسی
- ۶۶ ..... هاشم کرونی | حاج قاسم، شهید قدس
- ۶۷ ..... زینت کریمی نیا
- ۷۰ ..... سعید مبشر | تمدن نوین اسلامی
- ۷۴ ..... ابوالفضل محمدزاده آقایی | شهدای وحدت | ۲
- ۷۷ ..... منیژه مومنی دورباش | ۱ | صیغه وحدت
- ۸۰ ..... رضا نیکوکار | حاج قاسم شهید قدس | ۲
- ۸۱ ..... نجمه سادات هاشمی
- ۸۲ ..... خارج از مسابقه
- ۸۳ ..... مهدی جهاندار
- ۸۵ ..... میلاد عرفانپور
- ۸۶ ..... مصطفی محدثی خراسانی
- ۸۷ ..... عالیبه مهرابی
- ۸۹ ..... شعر نو و نیمایی
- ۹۱ ..... ناصر رهنما | پیامبر عشق
- ۹۴ ..... طاهره شهابی | ۲ | ۱
- ۹۷ ..... معصومه سادات شاکری | زنی که شاعر است | خوابی که تعبیر می شود
- ۹۸ ..... موسی صادقی | دوباره معجزه کن
- ۱۰۳ ..... محمد حسین صفری رودبار | در باد | یحیی
- ۱۰۹ ..... آلاله عرب تیموری | وحدت پروانه ها
- ۱۱۱ ..... علایی | برای ایران
- ۱۱۴ ..... فرامرز علی پور
- ۱۱۶ ..... فاطمه فاضلی
- ۱۱۸ ..... مهرداد قاطعی کلاشمی | تَلَاؤْم
- ۱۲۱ ..... هاشم کرونی | ترجمان رنگین کمان | کلمات



- شعر کودک و نوجوان ..... ۱۲۳
- قاسم بای ..... ۱۲۵
- دادیار حامدی | ۱ | ۲ ..... ۱۲۸
- سید محمد رضا شرافت ..... ۱۲۹
- فاطمه غلامی | چشمه جاری | صبح سپید قصه (ایران همدل) ..... ۱۳۲
- معصومه مهری قهفرخی ..... ۱۳۴
- ریحانه نوری | نذر عجیب ..... ۱۳۵
- سیده حدیثه هاشمی | معلم ..... ۱۳۶
- شعر بومی ..... ۱۳۷
- عبدالخالق آدمی | یا رسول الله ..... ۱۳۹
- عماد الکثیری ..... ۱۴۲
- توی محمد ایازی متخلص به غریب (تسنن) | اولی شاید | چانگلی پوتین لار ... ۱۴۷
- مجتبی تقوی نیا | بیرلیک ..... ۱۴۸
- عاشر محمد رثوفی | بو آغزی بیرلیگینگ آغزی بیرلیگینگ ..... ۱۵۰
- تبسم رضازاده شدتی ..... ۱۵۲
- ناصر رهنما | آغزی بیرلیک نغمه سی ..... ۱۵۳
- ناصر زورقی | بلبل آزاد ..... ۱۵۵
- وحید طلعت | پیامبر وحدت | ۲ | ۳ | حضرت محمد (ص) ..... ۱۶۶
- فرزانه قربانی سیاه دله ..... ۱۶۷
- صمد قهرمانی | انقلاب اسلامی پیروز دور ..... ۱۶۹
- فرهاد گلستانه ..... ۱۷۱
- یوسف لطف | خلیج همیشه فارس ..... ۱۷۵
- رضا نیکوکار | شعر گیلکی ..... ۱۷۷
- امجد ویسی | وه حلدت (یه کیه تی) | ۲ ..... ۱۸۰





# سخن جابیر

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ عَدَدَ صُفُوفِ الْمَلَائِكَةِ وَ  
تَسْبِيحِهِمْ وَتَقْدِيسِهِمْ وَتَحْمِيدِهِمْ وَتَمْجِيدِهِمْ وَتَكْبِيرِهِمْ وَ  
تَهْلِيلِهِمْ مِنْ يَوْمِ خَلَقْتَ الدُّنْيَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ  
( بخشی از کتاب شریفه دلائل الخیرات )

جویندگان حق فارغ از مرزهای قیل و مقال به هر جایگه جلوه رخ یار را  
جویند، در مسجد و دیر، در سنگ و سجاده، در سماء و صلاة.

من رمیده دل آن به که در سماع نیایم  
که گر به پای درآیم به در برند بدوشم

آنان که پیوسته ره دوست جویند گوش از طعنه اغیار و اغنیا بدارند  
چرا که حسودان و نادانان در هر زمان پیوسته در پی تحریف و تحقیر  
وحدت وهمبستگی ایشانند.

چونانکه به جوانی یاد دارم چگونه کسان طعنه آلود آن شیخ بزرگ  
اهل سنت را که رحمت خدا بر روح و گور و جسدش باد را خطاب قرار  
دادند که:

«تو شیخ اهل سنتی، تو را با شیعیان چه کار؟»

وآنگاه چشمان شیخ «سیدعبدالعزیزحسینی» رحمۃ اللہ علیہ را دیدم که مانند دو سنگ آتشین گشت و زبانه‌کشان با لحنی تند و آن لهجه شیرین و خاص فارسی عربیش در حالی که کلمه عین را از ته حلق ادا می‌کرد چون طوفانی غرید که:

«عَلَى طُودٍ مِنْ أَسْت.»

بی‌شک آنچه را که امروز ما به‌عنوان وحدت مسلمین می‌جوییم ریشه‌ای بسیار کهن‌تر از این روزگار دارد همچنان که در اشعار بزرگانی مانند سعدی و حافظ، عطار و جامی، سنایی و خاقانی، ناصرخسرو و مولوی و دیگران، می‌بینیم که چگونه همه فقط یک آواز را سر می‌دهند و آن سنای محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم است. آنجا که مولانای که شیعه و سنی هر دو بر صداقت جاننش گواهند بانگ برمی‌دارد که:

نام احمد نام جمله انبیاست

چون که صد آمد نود هم پیش ماست

پس دیگر چه جای برائت و بیگانگی‌ست؟

حال می‌خواهم در ادامهٔ این مقدمه مختصر اشاره‌ای داشته باشم به بخشی از مصاحبهٔ دانشمند بزرگ جهان اسلام «سید حسین نصر» که این‌گونه می‌گویند:

«وحدت از حقایق محوری دین اسلام به شمار می‌رود. اسلام خود را دین صلح می‌داند که در زبان عربی به آن «توحید» می‌گویند اما توحید دو معنا دارد. این واژه در اولین معنا به یگانگی خداوند تاکید دارد و معنای دوم آن یکی کردن است (یگانگی در آفرینش). اسلام سعی در وحدت جامعه، وحدت نفوس ما، وحدت با اجتماع، با دیگرانسان‌ها و حتی با دیگر موجودات... دارد. واژه امت به معنای جامعه یا یک جمع متحد است، در قرآن کریم ابراهیم علیه السلام یک امت نامیده



شده چرا که او سبیل تمام ادیان توحیدی است. مسیحیان امت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام یهودیان امت موسی عَلَيْهِ السَّلَام و مسلمانان امت پیامبر اسلام عَلَيْهِ السَّلَام نامیده می‌شوند و اگر بخواهیم این واژه را از لحاظ اسلامی بررسی کنیم، امت به معنای جامعه‌ای است که کاملاً مسلمان هستند، از قوانین الهی و اخلاقی پیروی می‌کنند و با یکدیگر پیوند برادری و خواهری دارند و این پیوند بسیار ژرف و قوی است یعنی بدون توجه به جغرافیا، فرقه و مذهب، باعث وحدت اعضای امت با یکدیگر و با جامعه اسلامی می‌شود.»

عالم خداوند عالم وحدت است، وحدت اضداد، وحدت وجود و به راستی که بی وحدت آدمی انسان نمی‌شد و انسان در سایه وحدت هاست که به کمال خود می‌رسد. وحدت بزرگترین پیام اسلام برای بشریت است و حضرت محمد عَلَيْهِ السَّلَام اولین ترویج کننده آن بود. او هزاران سال پیش از مالکوم ایکس و دیگران بر علیه نژاد پرستی‌ها برخاست، و فریاد اتحاد سرداد. محمد عَلَيْهِ السَّلَام مکه را فتح کرد، آری ولی قبل از آن جایگاه رفیع تری را فتح کرده بود - دل انسان‌ها را - زیرا نه از در و دیوار که از قلب‌ها وارد گشت و این پیروزی جاودانه است.

زد چو رقم آسمان نشان محمد عَلَيْهِ السَّلَام

گشت جهان، سر به سر جهان محمد عَلَيْهِ السَّلَام

بشر گم گشته از راه مقصود، امروز باید که بیاد آرد که جان روشن هر پیروزی تنها اتحاد و یکدلی است. چه بسا بزرگ ترین سدها و بدیع ترین سازها را می‌توان با جدا کردن، رخنه و تفرقه سست و نابود کرد. درد امروز جهان اسلام نه کمبود مسلمان است و نه زیادی کفر هر چه هست از گسستگی هاست، باید که قلب‌ها به سرآغاز عشق و دوستی، صلح و برادری برگردد همانا که میراث پیام آور اسلام برای تمام بشریت

مدارا و محبت است.

مثنوی ما دکان وحدت است

غیر واحد هرچه بینی آن بت است

و شعر وحدت یا شعر محمد ﷺ در این روزگار از دل همین فلسفه بر می‌خیزد. ابن سینا می‌گوید: شعر از ممکن الوجودها سخن می‌گوید و چه چیز ممکن الوجودتر از عشق و ناب‌تر از دوستی؟ دو بالی که محمد ﷺ را پیران‌تر از جبرئیل علیه السلام بالا می‌برد.

جبرئیل از نام تو در دل نیاوردی به یاد

نام او در مجمع حضرت کجا بودی امین

و چه بسیار اندیشمندان و شاعرانی که چون نام احمد آید شیدای آستان ملکوتیش گشتند و دل به اسلام او بستند. خانم «کاترینیا موزن» استاد دانشگاه استنفورد در بخش دوم کتاب خود «گوته و جهان غرب» می‌نویسد:

«رابطه گوته با اسلام و حضرت محمد که درود و سلام خداوند

بر او و خاندانش باد یکی از شگفت‌آورترین پدیده‌های زندگی

شاعر بزرگ آلمانی است، و اشعار باقی مانده از او گواه ورود

شاعر به باغ و بوستانی است که در آن به عطر خالص عشقی

ژرف رسیده است...»

در ترجمه شعری از گوته می‌خوانیم:

جنون است اینکه

هرکس عقیده خویش را بستاند

اگر اسلام به معنای تسلیم شدن

برای خدا باشد



همه ما در اسلام به دنیا می‌آییم  
و در اسلام می‌میریم.

و در بخش دیگری از یک منظومه بلند گوته باز می‌خوانیم که:

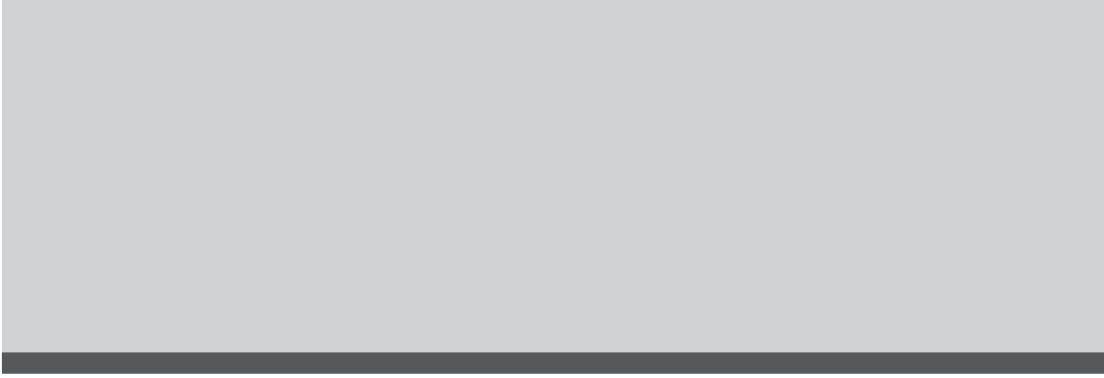
محمد چون چشمه‌ای جاریست  
پیش می‌آید و همه رودهای جهان  
به سویش جلب می‌شوند  
او رودی خروشان و واحد می‌گردد  
برای همه عالم

و در انتها اگر به سخن برگردیم باید گفت که کتاب پیش رو عاشقانه  
نامه‌ای با طراوت و متبرک، دستاورد شاعران خوش ذوق پارسی‌گوی،  
برادران اهل سنت و شاعران شیعه از دور و نزدیک است که همگی  
اشعار زیبایی خود را در مدح و گرامی داشت پیامبر مکرم اسلام پیشکش  
نموده‌اند، باشد که مقبول افتاد.

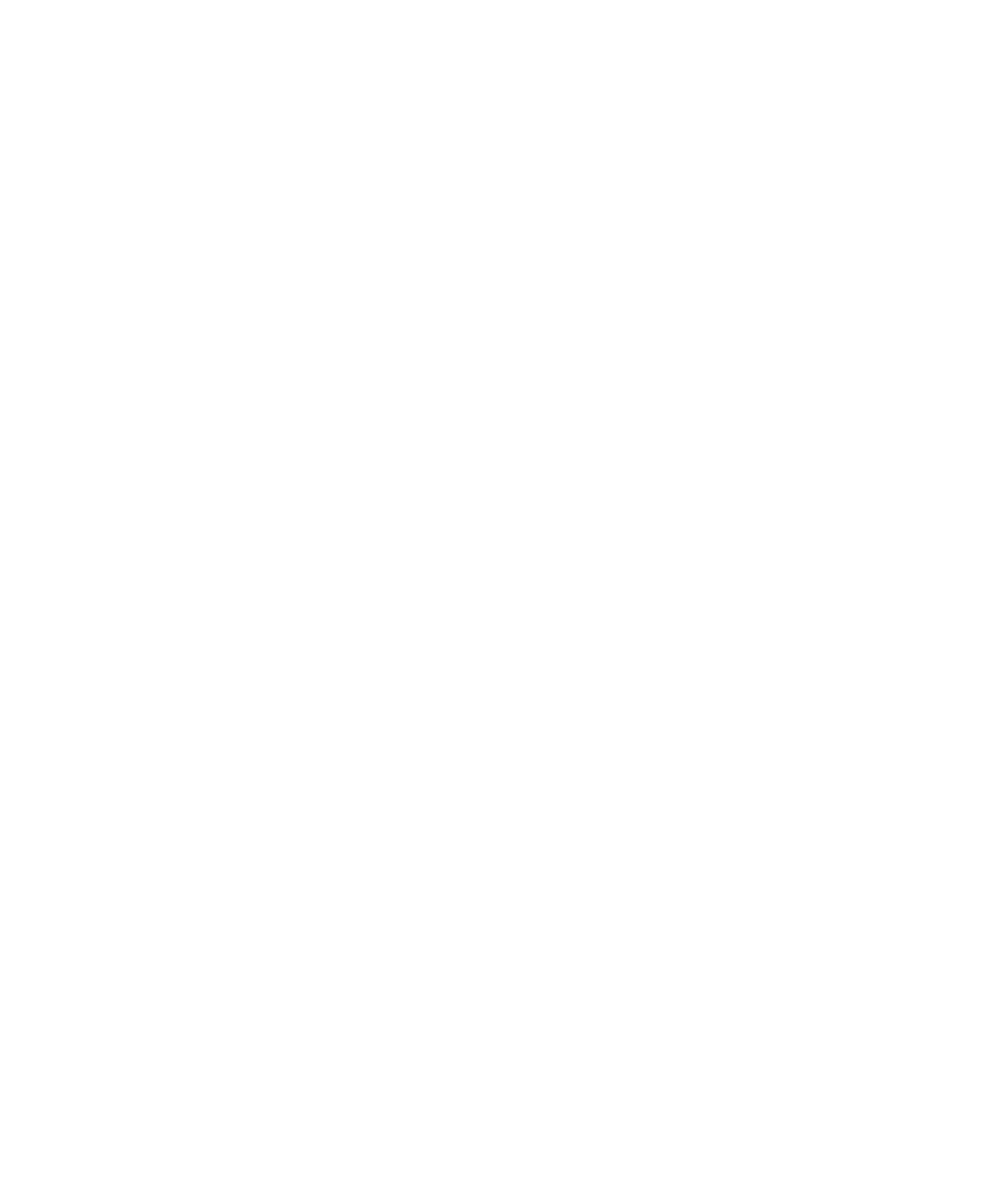
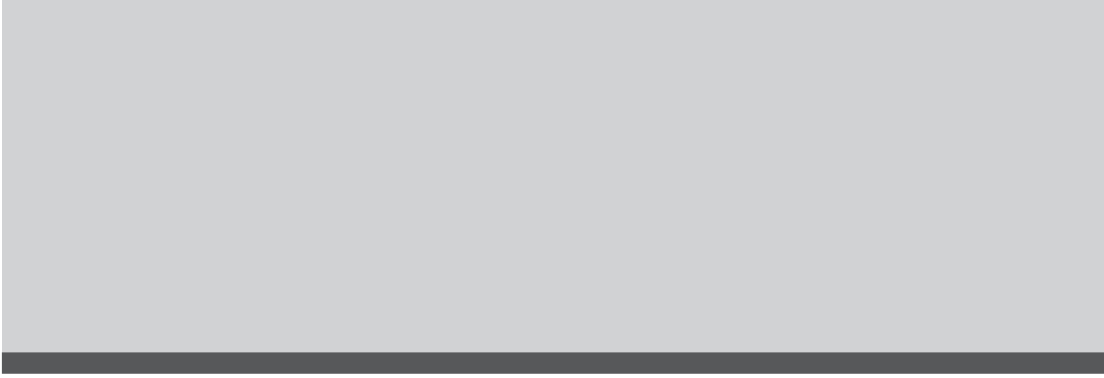
جانی که در او نیست بدی، هدیه تو  
یک عشق زلال ابدی، هدیه تو  
یک دفتر و سطر سطر آن یاد خدا  
این دسته گل محمدی ﷺ هدیه تو

محمد جواد محبت

دبیر مهرواره سراسری شعر وحدت



# شعر سفتی





## قاسم بای

تقدیم به سردار سلیمانی

### سند افتخار ایران

چشم‌هایت حدیث بیداری، خشم تو ماجرای طوفان بود  
سینه ات بی کرانه دریا، سُختن ماجرای باران بود  
در نگاه همیشه روشن تو، چشمه‌ای از امید می‌جوشید  
نفتست مژده شکوفایی، مژده روشن بهاران بود  
کوه بی شک شکوه قامت تو، جلوه سرخ استقامت تو  
قدمت شرح آیه‌ای محکم شرح اخلاص و نور و فرقان بود  
ای بلند آفتاب خاک دمشق! پاسبان حریم روشن عشق!  
شیرمردا! چه کرده بودی که دشمن از نام تو هراسان بود  
نام تو ماجرای استقلال نام تو ماجرای آزادی  
نام تو در شناسنامه خون سند افتخار ایران بود  
تا تو سردار مرزها بودی شوق بی‌سر شدن فراوان بود  
مرز ما مرزهای خاکی نه! مرز ما مرز نور و ایمان بود  
من یقین دارم ای بزرگ آیین، زنده‌تر از همیشه‌ای زیرا  
راه تو راه سرخ عاشورا راه جانبازی شهیدان بود

### خانه را پنجره بسیار ولی در که یکی ست

تن یکی نیست، ولی فاش بگو، سر که یکی ست  
در صفِ روشن ما مسلک و باور که یکی ست

آن که می‌گفت نمازِ من و تو نیست یکی  
می‌توان گفت به او، قبلهٔ داور که یکی ست

گرچه در عالمِ تفسیر تفاوت داریم  
جانِ من! معنیِ قرآنِ پیمبر که یکی ست

هر که از منظرِ خود می‌نگرد واقعه را  
خانه را پنجره بسیار، ولی در که یکی ست

دشمنِ ما به نظرِ گرچه یکی نیست ولی  
زیر این بیرقِ افراشته سنگر که یکی ست

راه‌مان گرچه دو تا نیست، بگویند دو تاست  
پیش پای من و تو حک شده، رهبر که یکی ست

من و تو هر چه نباشیم، برادر هستیم!  
در دل تذکره معنای برادر که یکی ست

دشمنی آمده با خنجرِ عریان، برخیز!  
تتمان گرچه یکی نیست ولی سر که یکی ست

تقدیم به سردار سلیمانی

## پیام روشن

اگر چه در غمش چشمان بارانی فراوان است  
بگو با دشمنان، ما را سلیمانی فراوان است

بگو هرگز هراسی نیست شیران را ز روباهان  
بگو در بیشه سر باز جمارانی فراوان است

شما را می‌کشد با خود به گرداب پشیمانی  
که در تدفین او سیلاب انسانی فراوان است

شما را نسبتی با صلح و سازش نیست در تاریخ  
شما را نقشه‌های شوم شیطانی فراوان است

ترور، تهدید، جنگی تحریم  
چه در گرداب حیرانی پریشانی فراوان است

ز سر بیرون کنید ای بمب‌ها سودای ایران را  
که در این خواب شیطانی پشیمانی فراوان است

پیام روشن خاورمیانه تا ابد این است  
که در هر گوشه امریکاست ویرانی فراوان است

گلستان محمد (ص)

ای برادر هست یک آب و گلیم  
در هوای پاک قرآن همدلیم  
واژه هایش نغمه شیرین ماست  
پایه های وحدت دیرین ماست  
سوره‌ها هر یک، کتاب زندگی است  
آیه آیه، مایه سرزندگی است  
شیعه و سنی خدا را بنده ایم  
بنده اویم، تا که زنده ایم  
هر که از این بندگی شادی کند  
تا ابد احساس آزادی کند  
هر دو سرو سبز باغ احمدیم  
از گلستان محمد (ص) آمدیم  
هر کجا نام گل او، و اشود  
کام ما، شیرین تر از حلوا شود  
هست سرمستی ما از جام او  
عشق می‌بازیم، ما، با نام او  
سنی و شیعه، محمد (ص) زاده ایم  
تا به جان در راه او آماده ایم



قبله ما مقتدای ما، یکی است  
ابتدا و انتهای ما یکی است  
ما که از یک کشور و یک قدرتیم  
حامی قرآن و یارِ عترتیم  
دوست دارِ عترتِ پیغمبریم  
در مؤدّت هر دو، بر یک باوریم  
دشمن ما دشمن راه خداست  
راه او از شیعه و سنی جداست  
دشمن اسلام و اصل دین ماست  
دشمن اندیشه و آیین ماست  
یک سرش صهیون و یک سر، داعش است  
تا به هم وصلیم، سُست آن کوشش است  
اتحاد ما گسست دشمن است  
شهد پیروزی، شکست دشمن است

به سردار

سَماعِ تیغ، رویِ آبیِ رگ‌هایِ قربانی  
تو را در قرمزِ گل‌هایِ قالی‌هایِ کرمانی  
تو را در بی‌امانِ های‌هایِ دخترت زینب  
تو را بی‌تابِ همچونِ زلف در شرحِ پریشانی  
تو را با دست‌هایِ خالی از اعجازِ سررفتن  
تو را ای خانه‌ات آباد در انبوهِ ویرانی  
تو را از بامیان و قدس، تا قونیه و بغداد  
تو را در نیمروزِ آفتابی، شامِ بارانی  
تو را تاریخ با تأخیرِ روزی‌گریه خواهد کرد  
عزیزِ مصر برمی‌گردد از سمتِ پشیمانی  
سلیمان است و از مُلکِ سبا پیغام آورده  
که بسمِ الله من آماده‌ام یارِ خراسانی  
تو اسمِ اعظمی و آخرِ کارِ جهان این است  
اگر گم می‌شود از خاتمات، اسمِ سلیمانی  
تو را می‌خوانم و چیزی نمی‌بارم که می‌خشکد  
قلم در دست‌هایِ شاعرِ غمگینِ گیلانی  
«امیرِ بی‌گزندی تو عجب حلّوایِ قندی تو»  
مگر شیرین شود این بیت‌ها با مولوی خوانی

سلام و خنده و نان

پیامبر (س)

رسید، پر کند از صلح و عدل و داد، جهان را  
به هر دهان برساند سلام و خنده و نان را  
به وقت فتح، چنین بیرق برابری افراشت:  
بلال خواند برایش به بام کعبه اذان را  
علی به شانه او بت شکست تا که بدانند  
به روی شانه برد کردگار، بت شکنان را  
امین عالم و آدم که از تبرک نامش  
کشیده روح الامین روی خاک، خطّ امان را  
مقابل همه کفّار ایستاد، بدانند  
به هم بریزد اگر کفرشان، زمین و زمان را  
کسی می آید روشن کند به شعله ایمان  
جهان تاریک مانده در شب خفقان را  
پیغمبری که نه تنها به ما امید داد دوباره  
که باز کرد به دستان خویش، قفل جنان را  
پیغمبری که نشان داد راه خوب شدن را  
به دست خالی ما توشه داد و تاب و توان را

به سمت ماه نظر کرد، ماه گشت دو نیمه  
فلک ز دست بیفکند منجنيق و کمان را  
به هر کلام که از آن دهان پاک برآمد  
فرو گرفت و برانگیخت حال پیر و جوان را  
پیمبری که نه تنها رسول خاتم و معصوم  
شفیع هر دو جهان، علت است کون و مکان را  
رسید، تا که خدا یک نظر نشان بدهد که  
توان به سلطنت اوصیا رساند شبان را  
من از شهادت تاریخ در ظهور پیمبر  
امیدوار شدم دیدن امام زمان را  
خدا کند که بدانسان دوباره دست خداوند  
برون بیاورد از پشت ابر، ماه نهران را  
خدا کند که بیاید، و ماهتاب وجودش  
به این ظلام کند قصه، شعر ماه و کتان را  
به هر دهان برساند سلام و خنده و نان را  
و باز پر کند از صلح و عدل و داد جهان را  
ای گلفروش غنچهٔ سرمد به من بده  
یک ساغر از سبوی محمد به من بده  
این شعر نیست، آتش عشق است بشنوید  
ز نثار راهبانِ دمشق است بشنوید  
این شعر نیست، شور به دریا رسیده‌هاست  
یک چشمه از شعور به دریا رسیده‌هاست



مثلِ دری به خلقتِ ما باز می شوی  
 از آدم ابوالبشر آغاز می شوی  
 سوگند می خورند جنین‌ها به نام تو  
 حتی تمام غارنشین‌ها به نام تو  
 نام تو در کتابِ مزامیر آمده  
 در قصه‌های مردم پامیر آمده  
 نامت به هند رفته، شده قنبدِ پارسی  
 آتش‌پرست‌های تو: سلمانِ فارسی  
 سر می‌دهد سکندر و دارا به عشقِ تو  
 آتش گرفته شهر بخارا به عشقِ تو  
 خونِ دل است و نانِ جوین است، وصفِ تو  
 اسطوره‌های مردم چین است، وصفِ تو  
 آورده‌اند اسم تو را توی داستان  
 در جنگ‌های مردم یونان باستان  
 عیسی! به مرده‌ای که منم باز جان بده  
 موسی! عصای معجزه‌ات را نشان بده  
 این شعر نیست، شور به دریا رسیده‌هاست  
 یک چشمه از شعور به دریا رسیده‌هاست  
 این شعر نیست، آتشِ عشق است بشنوید  
 ز تارِ راهبانِ دمشق است بشنوید  
 یک ساغر از سبوی محمد به من بده  
 ای گلفروش بوی محمد به من بده

دو تا رفیق که پیروز داستان همند  
دو تا رفیق که همواره قهرمان همند  
دو تا رفیق که پرواز یاد هم دادند  
دو تا رفیق که قد قامت اذان همند  
دو تا رفیق که فریادهایشان یکدست  
همیشه در همه جا قدرت بیان همند  
و دست بر سر زانوی هم بلند شدند  
دو تا رفیق که انگیزه و توان همند  
رفیق‌های صمیمی، رفیق‌های شگرف  
پس از شهادتشان نیز میهمان همند  
سلام بر تو و بر غربت ابومهدی  
دو تا غریب که در هرکجا نشان همند  
تو آنقدر پدری کرده‌ای که می‌بینیم  
تمام شهر پس از تو برادران همند  
شما کبوتر صحن دو آسمان بودید  
دو تا رفیق که حالا هم آشیان همند

## خوب

اگر از بارگاه عشق استمداد می‌کردیم  
جهان را در هوای دوستی آباد می‌کردیم  
مدام اندیشه‌ها نزدیکتر می‌شد به یکدیگر  
اگر که لحظه‌هایی مشترک ایجاد می‌کردیم  
چه می‌شد ساعتی را می‌شدی مهمان لبخندم  
و با هم می‌نشستیم و خدا را یاد می‌کردیم  
و یا یکبار دوشادوش هم در راهپیمایی  
تمام بغض‌های خویش را فریاد می‌کردیم  
رفیق اهل سنت! از خطرها در امان بودیم  
بنای مهر و وحدت را اگر بنیاد می‌کردیم  
"بدون شک" اگر دستانمان با هم گره می‌خورد  
فلسطین را از این زنجیرها آزاد می‌کردیم

## محمد رضا حسین زاده بازرگانی

السلام عليك يا نبي الرَّحمة (ص)

شعله در قلب زمستانی ما یعنی تو  
آب بر آتش آتشکده‌ها یعنی تو  
معنی مطلقهٔ خوف و رجا یعنی تو  
نقطهٔ وصل خلائق به خدا یعنی تو

عطری از نام تو پیچیده میان شعرم  
شور توصیف تو افتاده به جان شعرم

هر کسی دامن دنیا طلبی برچیند  
بی‌گمان نور تو را در دل خود می‌بیند  
جبرئیلی که گل از باغ خدا می‌چیند  
آرزویش شده در زیر عبا بنشیند

رفتم و کاغذ و احساس و قلم آوردم  
واژه در وصف تو افسوس که کم آوردم

کعبه از یمن قدم‌های تو احرامی شد  
نام نورانی تو باعث خوش‌نامی شد  
روز میلاد تو مُنجر به چه فرجامی شد...  
مرکز دایرهٔ وحدت اسلامی شد

هفده ماه ربیع از تو جهان تا دم زد  
«عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد»



پیشِ عشقِ ازلی، عشوهٔ دلبر هیچ است  
ساقیِ عشق نباشد، می و ساغر هیچ است  
در جهانی که از آغاز به آخر هیچ است  
جز محبت به تو و آل تو دیگر هیچ است  
در دل دفتر من آمده سیلِ برکات  
بس که هر واژه فرستاده به نامت صلوات

پیامبر، پیامبر و آزادی اندیشه

آمدی و گرد تو، عشق در طواف شد  
«میم و حا و میم و دال»، «عین و شین و قاف» شد

ابر غم سراسر، مگه را گرفته بود  
ناگهان رسیدی و، آسمان چه صاف شد

مشتری به مشتری، صف به صف، به صف شدند  
حسن یوسف آمد و، در پی کلاف شد

دست رحمت خدا، رو شد و تو آمدی  
تیغ خشم او ولی، با تو در غلاف شد

هر زمان که پای تو، باز شد میان جمع  
ابتدای دوستی، ختم اختلاف شد

رسم‌های جاهلی، زنده بین گور رفت  
جامعه عوض شد و، جامه‌ها عفاف شد

غزوه‌ها، مباحله، شاهدان عینی اند  
باخت هرکه هرکجا، با تو در مصاف شد

وحدت

سر شکایتمان هست و دور صحبت نیست  
زمانه‌ای ست برادر! که بی شکایت نیست

زمانه‌ای ست که چون تیغ و ترمه، خاطره‌ای  
اگر میان من و توست جز جراحت نیست

غریبه‌ایم و برادر، برادریم و غریب  
شباهتی که در او اندکی قرابت نیست

چه موجی آمد و از هم جدایمان انداخت  
که هیچ ساحلش این بیکران وحشت نیست؟

زمانه نیست برادر، به نابرداری اش  
مرا - چنانکه تو را- تاب استقامت نیست

رگ گشوده ما دشنه را به نرمی گفت:  
که آنچه رفت ز دستم کم از غرامت نیست

کجا رویم و چه جوئیم و با که چاره کنیم؟  
رفیق راه من! آیا زمان وحدت نیست؟...

صف تو را ز صف من، در آنچه وحی شده؛ جدا نکرده خدا و قرار هم این نیست  
به جز به گرد همان کعبه‌ای که محور ماست؛ نگشته‌ایم، که رسم مدار هم این نیست  
من و تو وعده به صبح و به نور داده شدیم نبسته نقش به جز این به روی پیشانی  
بیا از این همه تاریک روشن تردید رها شویم که پایان کار هم این نیست  
اگر که پای زمستان به باغ ما برسد دوباره گردد ما جای زخم خواهد بود  
نبوده با من و تو مهربان از اول کار نبوده، چونکه از او انتظار هم این نیست  
نه دور هست و نه دیر اینکه می‌رسد از راه دوباره صبح پر از شور و روشنیمان  
من و تو کم نگذاریم اگر از آینگی مشخص است که حد غبار هم این نیست  
به سر نیامده گر جز به زخممان روزی از انتقام از آتش از آتش افروزی  
نه آمده است به شعر من و تو مضمونی که بین حرف من و تو شعار هم این نیست  
بیا و دست به دستم بده رهایی را بیا رقم بزنیم از نو آشنایی را  
جدایی صف من از صف تو از آغاز نبوده باورمان و قرار هم این نیست



تو را در آیه‌های خویش، طوفان وعده می‌داد  
 تو را تفسیر ابر از متن باران، وعده می‌داد  
 تو بودی شاید آن فَتْحٌ قَرِيبٌ سوره صف  
 همان " نَصْرٌ مِنَ اللّٰهِ " که قرآن وعده می‌داد  
 برای تو چنانکه بامدادانی همیشه  
 برای دشمنت، شام غریبان وعده می‌داد

◇

تو را آرامش غارِ حرا در صبح بعثت  
 برای روزهای سخت پیمان وعده می‌داد  
 تو را فریادِ بغضِ آلود و سرخ یا لِنَارَاتِ  
 تو را زخمی‌ترین شاه شهیدان، وعده می‌داد  
 تو را خونی که مظلومانه تا عرشِ خدا رفت  
 تو را دلتنگی و آشوب میدان وعده می‌داد

◇

به دوش تو نهاده بارِ سنگینِ امانت  
 سزاوارانه ات، پیرِ جماران وعده می‌داد  
 تو را تا آسمانی از شکوه و شان باشی  
 برای خاکِ پاکی مثل ایران، وعده می‌داد

◇

تو را " قُدُسٌ لَنَا " شاید، تو را سوریه زخم  
 تو را شاید بلندی‌های جولان وعده می‌داد  
 تو می‌دادی در این سو وعده صبح و سحر را

سیاهی را اگر آنسوی، شیطان وعده می‌داد  
تو را پیش از تمام وعده‌های شعرِ من، شیخ  
میانِ کوچه‌های شهر، انسان وعده می‌داد  
کتابِ رادمردی تا ورق می‌خورد هر بار  
تو را سرداری از سامانِ کرمان وعده می‌داد

به دست یکدگر دادیم وقتی دست یاری را  
 نباید انتظاری داشت جز فصلی بهاری را  
 قلم بایست تا از عشق برگیریم وقتی که  
 بنا داریم تعریفی نو از امیدواری را  
 نیاز همدلی با ماست بیش از پیشتر وقتی  
 کمین کرده است مردابی شدن این رود جاری را  
 به فکر یکدگر باشیم باید در شبِ غیبت  
 مگر اینگونه باشد فایده، چشم انتظاری را  
 به جز با دست‌های ما رقم کی می‌خورد، تا که  
 براندازیم از دنیایمان تاریک و تاری را  
 دمیده آفتاب عزت از هر سمت و سوی خاک  
 بنا داریم وقتی که بخشکانیم خواری را  
 چه عهدِ روشنی بسته است هر دارا که می‌خواهد  
 نبیند بیش از این دیگر کسی دردِ نداری را  
 هر آنکه با مواسات است در دنیای خود مهجور  
 نخواهد برد از این میدان به غیر از شرمساری را

دید با بینش یکی و، دیدهٔ بینا دو تاست  
راه وصل دوست یک راه است اما پا دو تاست  
راه وصل دوست از کثرت به وحدت میرسد  
در دیانت مشترک هستیم و دین ما دو تاست  
مثل ما که با دو باور محرم یک کعبه‌ایم  
گاه آن رودی که میریزد به یک دریا دو تاست  
آن که عقل و عشق را آمیخت تا معراج رفت  
حال می‌فهمم چرا بال پرستوها دو تاست  
زندگی بی عشق مرگ و مرگ با آن زندگی است  
بین مرگ و زندگی مضمون یکی، املا دو تاست  
در حقیقت در شراب و مستی آن فرق نیست  
گر چه بین لفظ انگور و عنب آوا دو تاست  
مثل قرآن کریم و مثل قرآن مجید  
مستندتر میشود چون در سند امضا دو تاست  
گر چه نور مصطفی حتی ندارد سایه هم  
گاه در برق تماشا گوهر یکتا دو تاست  
شعر وحدت بهتر از این؛ "قل هو الله احد"؟!  
چون در عالم یک خدا هست و خدای ما- دو- تا است

◇◇◇

آخرت آینه دنیا است پس دنیا یکی است  
 بگذریم از اختلاف لفظ چون معنا یکی است  
 دین و پیغمبر یکی داریم و مذهب بیشتر  
 گل فراوان است، باغ و باغبان اما یکی است  
 در میان سینه هر شبنمی مهری جداست  
 جلوه بسیار است اگر، مهر جهان آرا یکی است  
 ما سری از هم سوا هستیم اما یک دلیم  
 در بیان وحدت عشق است اگر دل‌ها یکی است  
 گفته "لا اکراه فی الدین" پس اگر دین هم دو تا است  
 بعد فرموده است اما "عروه الوثقی" یکی است  
 تا قیامت قبله ما و خدای ما یکی است  
 اقتدا کردیم زیرا مقتدای ما یکی است...

## انتقام سخت!!!

تقدیم به روح سربلند سردار شهید قاسم سلیمانی

این که می‌بینی شروع کربلایی دیگر است  
بعد "قاسم" بی گمان وقت جهاد اکبر است  
این که در راه حسین از جان شیرینش گذشت  
قاسم است و پیش او مرگ از غسل شیرین‌تر است  
خورده پای مدرکش مهر امیرالمومنین  
فارع التحصیل عشق از مکتب پیغمبر است  
زندگی و مرگ او هر دو هراس دشمن است  
به، به این تیغ دو دم که ذوالفقار حیدر است  
او کفن پوشیده اما این لباس رزم اوست  
روح او فرمانده است و سنگ قبرش سنگر است  
بعد از این مالک، علی تنها نمیماند رفیق!  
هر کسی حب ولایت داشت در دل، اشتر است  
انتقامی سخت در راه است، یعنی بعد از این  
هر کسی از ما کلاهی برده تاوانش سر است  
اول این که؛ دوست خواهد کرد خنجر را غلاف  
دوم این که؛ سپینه دشمن غلاف خنجر است!  
گرچه هفتاد و دو تن سردار می‌افتد به خاک  
پشت هر سردار هشتاد و سه میلیون لشکر است



چون علی فرموده؛ بسم الله الرحمن الرحيم  
پس زمان ذبح حیوان‌های از سگ کمتر است  
قطعا از نزدیک سگدانی ندیده هیچ وقت  
آن که میپندارد اسرائیل هم یک کشور است  
پس به زودی میرسد روزی که از یک آه ما  
خاک حیفا و تلاویو عاقبت خاکستر است  
سیل خواهد برد فرعون زمان را، سیل اشک  
بس که از داغ پسرها چشم مادرها تر است  
در قبال کفر و کافر در جواب ظلم و زور  
هر مسلمانی که کفرش در نیاید کافر است  
ارض ایران مرز شیران است و در چنگالشان  
آن شغال موی زرد فربه صید لاغر است!  
مردۀ بی نعش او تابوت میخواهد چه کار؟  
فکر یک جارو و خاک انداز باشد بهتر است  
در دفاع از مرز و جان و مال و ناموس وطن  
هر یل ایرانی از قاسم، سلیمانی تر است  
یک تنه با یک جهان یکجا در افتاد و نیاخت  
خوب ثابت کرد هر سر باز ما یک لشکر است  
دست او افتاد از بس پای عباس ایستاد  
اربا اربا گشته از بس که مرید اکبر است

دست یاری با حسینش داد و مانند حسین  
ساربان‌ها چشمشان دنبال آن انگشتر است

◇◇◇

گر چه دست ناکسان خون تو را در شیشه کرد  
یک جهان مست است از وقتی که می‌در ساغر است

حرف تو شعر حماسی بود و در تاریخ ماند  
حرف اول در مرام مرد حرف آخر است؛

میشود کاخ سفید دشمنان خاک سیاه  
مایهٔ آن هم فقط اذن جهاد رهبر است.



باید سوال کرد دقیقاً که چیستیم  
گر روز قدس مشت گره کرده نیستیم  
شمر زمانه در دل میدان مشخص است  
در این نبرد خوب ببینیم کیستیم  
در عمرمان دقیقه دقیقه حساب نیست  
آن لحظه‌ها که با مدد از بغض زیستیم  
ما ابرهای صاعقه باریم پس چرا  
در تنگنای قافیه تنها گریستیم  
ما پرچم دست علمدار و حاضریم  
حتی اگر که دست فدا شد بایستیم  
ما در خط مقدم عشقیم عاشقیم  
ما عاشق مبارزه با صهیونیستیم

مثل شروع نم نم باران  
 بر تشنه گلدان لب ایوان  
 قدر تمام لحظه‌ها جاری  
 قدّ تمام موج‌ها طوفان  
 مثل اذان لحظهٔ افطار  
 مثل سرور نیمهٔ شعبان  
 چون بوی دستان پدر وقتی  
 در لای سفره می‌گذارد نان  
 گرچه کمی این روزها دلتنگ  
 اما به این برکت قسم خندان  
 امن و امان چون چادر مادر  
 وقتی پناه بی کسی همامان  
 چون متن یک اعلامیه پر شور  
 مثل شعاری در دل میدان  
 مثل شکوفه آخر بهمن  
 تقویم‌ها را کرده سرگردان  
 مثل شهیدان در تب تشییع  
 بر شانه‌ها سنگین ولی رقصان  
 چون رود مرزی بر خودش حساس  
 با غرّش بیگانه در طغیان



سرخ و سفید و سبز بر قلّه  
سرخ و سفید و سبز در جولان  
ای روزهای خوب پیش از این  
ای روزهای ناب بعد از آن  
ای سرو سرسبز چهل ساله  
گنجشک‌ها بر شاخه ات مهمان  
آزادی ات چون صحن آزادی  
آرامشت لبخند در بانان  
این سوی پرچم یا حسین آن سو  
جمهوری اسلامی ایران

بالا زده بر انتقامت آستین اش را جهان  
 زده بر گوش دشمن موج تشییع ات طنین اش را  
 اگر تاریخ غیرت در پی انگشتی می‌گشت  
 بگو در آتش و خون دیده‌ام نقش نگین اش را  
 کسی با دوست اینگونه ولی با دشمن آنگونه  
 یقین از کربلا صیقل زده شمشیر دین اش را  
 به هم آمیخته تکبیر ایران و عراق امروز  
 چه پر غوغا به جا آورده امسال اربعینش را  
 برای انقلاب او ذره‌ای کم از خودش نگذاشت  
 شهادت پاک کرده خستگی‌های جبین اش را  
 یمن تا سوریه بغداد تا موصل کمین دارد  
 به هرجا پهن کرده دشمنش میدان مین اش را  
 ندارد هیچ مرزی در دفاع از اشک مظلومان  
 به روی نقشه پیدا کن حدود سرزمینش را  
 تماشا کن شکوه اهتزاز یا لثارات است  
 بشارت می‌دهد سربازهای اینچنین اش را

معبودتان یکی ست، و معبودِ أَحْسَن است  
یک قبله هست و این که کجا هست، روشن است

قطعاً به یک نبی همه لَبَّیک گفته اید  
قرآنتان یکی ست که معلوم و مُتَقَن است

سُنّی و شیعه سود ندارند از اختلاف  
آتش یارِ معرکه با هر دو دشمن است

چون در قیاسِ فاصله با کفرِ دشمنان  
میزان اختلاف شما قدر ارزن است

ای شیعه در مسیر بصیرت قدم بزن  
ای سُنّی احترام تو بر ما مُبرهن است

بر طبل برتری، تو به اسم خدا نکوب  
این را بدان که شخص مسلمان فروتن است

آری یقین به مذهبِ خود داری آفرین  
اما نگو که مذهبِ او دشمنِ من است

مستکبرین، همیشه به دنبال سلطه اند  
اما مقدماتِ عمل، فتنه کردن است

عاقل! سکوت کن که زمستانِ فتنه هاست  
یک بانگِ ساده موجب ایجاد بهمن است

## علی سلیمیان

آتشی در سینه ات از داغ کوثر داشتی  
استخوانی در گلو مانند حیدر داشتی  
از ولادت تا شهادت کربلایی زیستی  
در مصاف تیغ‌ها و نیزه‌ها سر داشتی  
هیبت نام بلندت پشت دشمن را شکست  
اقتدا کردی به عباس و علم برداشتی  
مثل قاسم از عسل گفתי زمان رفتنت  
وقت برگشتن تنی مانند اکبر داشتی  
مثل توفان رجزهایت میان معرکه  
نطق‌های آتشی پشت سنگر داشتی  
راه آزادی قدس از کربلا خواهد گذشت  
رهبرت فرمود این را و تو باور داشتی  
جز شهادت سهمت از این سفره رنگین نبود  
عاقبت رندانه سهم خویش را برداشتی

از ایران حرف

از قناعت، از وفا، از غم، از ایمان حرف می‌زد  
اشک شوقی داشت وقتی از شهیدان حرف می‌زد  
از شهامت داشتن در روزهای بی‌قراری  
از وفاداری مردان مریوان حرف می‌زد  
از امید میرزا در روزهای سرد جنگل  
از مرام مردم حق جوی گیلان حرف می‌زد  
بی‌که بال و پر بخواهد سمت گنبد بود چشمش  
او کی‌وتر بود وقتی از خراسان حرف می‌زد  
بی‌زمان تصویری از میدان ساعت را که می‌دید  
از هوای ساری و لبخند باران حرف می‌زد  
در هوای شرجی ساحل به جنگل شکوه می‌برد  
از غروب کوچه باغی در گلستان حرف می‌زد  
از ستون مسجد و معماری محراب می‌گفت  
بر سر سجاده وقتی از سپاهان حرف می‌زد  
زیر لب از حافظ و سعدی فراوان شعر می‌خواند  
وقتی از شیراز، از دروازه قران حرف می‌زد  
چشم‌هایش از غم آقا محمد خان چه می‌دید  
آن شب غمگین که از بازار کرمان حرف می‌زد؟

در غم دلتنگی کارون فراوان مویه می‌کرد  
هر زمان از خاک خوزستان پریشان حرف می‌زد  
از قیام مردم تبریز در آغاز طوفان  
از امید عاشقان تا روز پایان حرف می‌زد  
از بلوچ خسته، این پروانه تنها نشسته  
از نگاه سیستان پیدا و پنهان حرف می‌زد  
از شکوه شیرزن‌های جوان بختیاری  
از هوای شعر در شب‌های سامان حرف می‌زد  
از موذن زاده می‌خواند و دلش آرام می‌شد  
هر محرم از عزاداران زنجان حرف می‌زد  
یاد بهمن بود وقتی از قیام عشق می‌گفت  
یاد تهران بود وقتی از خیابان حرف می‌زد  
جای لالایی چقدر از شوکت این خاک می‌گفت  
مادرم، آن روزها وقتی از ایران حرف می‌زد



## برادر...

برای شهدای وحدت

مگو از روایات دیگر برادر  
نظر کن به راه پیمبر برادر  
رسیده ست این قصه از شوق آدم  
به اندوه چشمان هاجر برادر  
به قرآن، به تفسیر روشن نظر کن  
به این آیه‌های معطر برادر  
به آیات نورانی آل عمران  
به آن ریسمان تناور برادر  
به آیات پایانی ناب انعام  
به آن اجتماع مکرر برادر  
به زیبایی شرح آیات انفال  
به آن مومنان برابر برادر  
سلام من و تو نسیم بهشت است  
به پاخیز، الله و اکبر، برادر  
رسیدی به نام بلند پیمبر  
کلامت اگر شد منور برادر

بگو از رسیدن به هم، دیدن هم  
اگر خطبه خواندی به منبر برادر  
اگر جنگ باشد چرا نام اسلام  
بچرخد میان دو لشکر برادر؟  
بگو عشق با ماست تا زنده هستیم  
بگو مرگ بر مکر کافر برادر  
نفاق است اندیشه دشمن ما  
و اندیشه ماست خوش تر برادر  
نظر کن به مکه، سراپا مسلمان  
نظر کن به کعبه، سراسر برابر  
به سوریه بنگر چه جنگی به پا شد  
که وحدت عیان شد مصور برادر  
شهیدان شیعه، شهیدان سنی  
برادر، برادر، برادر، برادر

پیامبر و آزادی اندیشه

نذر پیام آور مهربانی‌ها

چه آفتاب بلندی دمیده از رویت  
چه شامگاه سیاهی میان گیسویت...

بهار طرح ظریفی است از قدم‌هایت  
بهشت گوشه‌دنجی است بین ابرویت

تمام عالمیان، بیقرار صف بستند  
که لحظه‌ای بگذارند سر به زانویت

چه شعله‌ها که به پایت نفس نفس جان داد  
چه نورها که درخشید از فراسویت

دخیل بسته به چشمت چهل شب اقیانوس  
نشسته دشت چهل روز محو آهویت

هنوز سینه‌کوه از غمت نشان دارد  
رهاست در نفس باد بانگ یاهویت

هنوز می‌دمد از مشرق لب‌ت خورشید  
و دست حضرت جبریل دور بازویت

تو راه می‌روی و هفت آسمان در ذکر  
تو می‌نشینی و افلاکیان ثناگویت

نگین خاتم بیغمبران تاریخی  
هزار نوح و سلیمان گذشته از کویت  
دوباره یاد تو افتاده است با این شعر  
و خسته بال قدم می‌زند پرستویت

## مقابله با استکبار و جریان‌های تکفیری

به وطن سربلندم ایران

مسجد به مسجد می‌بری عطر اذان ات را  
پر می‌کند بال کبوتر آسمان ات را  
روی لب ات این روزها فصل رطب چینی ست  
گس کرده اما غصه‌ها طعم دهان ات را  
دنیا پر از اسفندیار است و نمی‌خواهد  
رستم بداند قهرمان داستان ات را  
اما تو یک عمر است «غیرتامه» می‌خوانی  
رد کرده‌ای در چشم دنیا هفت خوان ات را  
روز حساب است و من از حالا یقین دارم  
پس می‌دهی با سربلندی امتحان ات را  
گاهی چو دریایی و گاهی ساحلی آرام  
می‌بینم از این لحظه شور ناگهان ات را  
خط می‌زنی با جوهری سبز و سپید و سرخ  
دفتر به دفتر آرزوی دشمنان ات را

♦♦♦

ما با دعای مستجاب ات زنده‌ایم ای عشق  
پیغمبر! وا کن مفاتیح الجنان ات را...

## ایران همدل

به وطن سربلندم ایران

در سینه ات می‌پرورد عشق، دل‌های داغ و آتشین را  
عمری شکوه شانه هایت، پرکرده آغوش زمین را  
تابیده از رویت چهل روز، خوابیده برمویت چهل شب  
در حیرتم نورعلی نور، این اربعین در اربعین را  
لطف و صفای نیل در تو، ایثار اسماعیل در تو  
پیغامبرها شرح دادند، از روی چشمان تو دین را  
دریا به دریا می‌برد اشک، دل را به شب‌های عروجت  
ساحل به ساحل می‌گذارم، برخاک گلگونت جبین را  
چیزی بگو ای ابر دلتنگ، تا بشکند بغض صدایت  
چیزی بگو تاتر کند خاک، با اشک‌های آستین را  
ای رود ایمان در تو جاری، ای قهرمان پایداری  
انگشتر عالم ندیده ست، زینده‌تر از این نگین را  
هر گوشه از خاکت شهیدی ست، آرام قلب ناامیدی ست  
خیل ملائک در سجودند، همواره دارالمؤمنین را  
تو یادگار جنگ و خونی اسطوره عشق و جنونی  
بوسیده لب‌های خداوند پیشانی این سرزمین را...

## فلسطین

آمده‌است بنشانند، اندکی آتش درون‌ات را آسمان  
می‌کشد عاشقانه در آغوش، پیرهن‌های غرق خون‌ات را  
بغض کردی و سال‌ها رفتند، پیش چشمت بلال‌ها رفتند  
باید اما به باد بسپاری، رنج و غم‌های تاکنون‌ات را  
بر لب‌ات آیه‌های عرفانی‌است، هرچه بتخانه رو به ویرانی‌است  
(قل هو الله...!) تا برافرازی، پای گلدسته‌ها ستون‌ات را  
کوچه‌ها شور تازه می‌خواهند، موجی از انتفاضه می‌خواهند  
سجده کرده ست القرنه السوداء، تا مسلح کنی قشون‌ات را  
غیرت خشت‌خشت جان‌ات را، زنده کن با دمی مسیحایی  
باز در دست یک‌دگر بگذار، دست‌های حواریون‌ات را

◆◆◆

گوش کن! جز سکوت باقی نیست، تاری از عنکبوت باقی نیست  
شور معراج‌ها به خاک انداخت، باز هم دشمن زبونات را  
تا دلیران خانه بیدارند، تا درختان همه سپیدارند  
باز در گوش جان تلاوت کن، سوره فتح و مؤمنون‌ات را...

میثاق محکم

به وحدت مهرورزی کن بدست آور دل مارا  
بهم باشیم اگر جانا مودت هست وفردا را  
اگر یک ملتی از دل کند او اتحاد ایندم  
یقین دان رفته رفته فتح سازد تا ثریا را  
بخوان آن آیه ازقرآن فرموداست باهم باش  
به پر هیز از جدائی‌ها مکدر کن عدو هارا  
بده تودست بیعت رابه اهل دین برادر باش  
بخوان المؤمنون، اخوه، بکن رفع ستم هارا  
دراین ایام فرخنده زنو میثاق ومی بندیم  
به میلاد رسول حق به لرزان کاخ کسرا را  
درود و رحمت حق باد بر او و به او لادش  
که وحدت ارمغان او بین رفت او کجا هارا\*  
به شرق و غرب این عالم رسید آن دین آئینش  
که گوی سبقت او بر بود از موسی و عیسی را  
بیا و پای مردی کن زوحدت زوحفاظت کن  
مده بر باد در منبر رعایت کن سخن هارا  
چه وحدت رابه گل سال ماه وهفته و ساعت  
نگهدار و حراست کن اطاعت مرد دا نا را





بُودحامی این وحدت چه محمودایقین می‌دان  
تو ای شیعی تو ای سنی بیا مشکن دل ما را

شعر سناگر

نماز خون

گلشن شهادت را موسم گل افشانی ست  
لاله‌ای که پرپر شد قاسم سلیمانی ست  
در کتاب عاشورا، باب دیگری آمد  
مقتلی که از خون عاشقان ایرانی ست  
باز خون و خاکستر، باز دست و انگشتر  
باز شاهدهی دیگر که امام تنها نیست  
غیرت ابومهدی یار حشد شعبی بود  
در نماز خون بنگر این حماسه، عرفانی ست  
می‌رود سپاه قدس همچنان به راه قدس  
بیرق سلیمانی، روی دوش قآنی ست

فانوس خون

تقدیم به شهدای ترکمن

روی دست خاک، نعش آسمانی مانده است  
در دل پیر زمین، داغ جوانی مانده است  
ترکمن صحراست اینجا یا که دشت لاله هاست؟  
بر مزار هر شهیدی یادمانی مانده است  
آسمان ترکمن صحرا، چه روشن می‌تپد  
بر زمین، رد عبور کهکشانی مانده است

با کمیت سرخ می‌تازد سوار ترکمن  
خاک ایران را از این غیرت، کیانی مانده است

ترکمن در حفظ ایرانشهر همچون آرش است  
یادگار از او چنین تیر و کمانی مانده است  
گوش کن پیغام وحدت می‌دهد خون شهید  
این شعار جاودان بر هر زبانی مانده است

ترکمن، ایرانی و ایران سرای ترکمن  
در کتاب عشق خط جاودانی مانده است

ترکمان و فارس در خط شهادت هم‌کاب  
هر کجا از وحدت ایشان نشانی مانده است

شیعه و سنی دو رو روی سکه اسلام ناب  
رونق این سکه در یاد جهانی مانده است  
در کمین تا رشته اسلام از هم بگسلد  
خصم عمری با چنین وهم و گمانی مانده است  
موسم آزادی از دولت محمد یاد باد  
آن که او را چون فراغی دودمانی مانده است  
تا ابد هر لاله‌ای روشنتر از فانوس خون  
بر مزار هر شهید ترکمانی مانده است

برای شهدای شیعه و سنی واقعه منا (شهدای وحدت)

این خانه که آیینۀ اسماء و صفات است  
پیوسته منور به سلام و صلوات است

این خانه که خشتش حجرالاسود نور است  
این خانه که در زَمَرَمه اش آب حیات است

این خانه که عبرتکدهٔ ابرهه‌ها شد  
این خانه که درهم شکن لات و منات است

ای خضر زمان، دست به دامان تو داریم  
امروز که سرچشمه به دست ظُلَمات است

امروز که از نحسی این طایفهٔ شوم  
در سینۀ حُجَّاج، تمّای نجات است

این طایفه، این «آل نُحوس»، این بت شیطان  
والله که خود، درخور «رَمی جَمَرات» است

بر بام، بلال حبشی بانگ اذان داد  
حُجَّاج، بیایید که هنگام صَلات است

هرچند «منا» مقتل حُجَّاج شد امروز  
در جان جهان، معرفتی از «عرفات» است

## مرضیه فرمانی شریجینی

حدیث عشق می‌گوییم و تنها کارمان باشد  
سری بر سجده است آنجا که نامت بر زبان باشد  
چه فرقی می‌کند وقتی چراغی توی دست توست  
حلول ماه بر روی زمین یا آسمان باشد  
تمام شهر صحبت از تو خواهد بود وقتی که  
عصای معجزه در دست چوپانی جوان باشد  
چه باکی! اینکه زیر سایهٔ اسلام بعد از تو  
جهانی صف کشیده تا عبایت سایه‌بان باشد  
تو آینه در آینه چو خورشیدی و می‌تابی  
مبادا پشت ابری ماه از ترست نهان باشد  
خدا با خلقت تو به خودش احسنت خواهد گفت  
که نامت بعد از این حسن ختام شاعران باشد

## سید فضل‌الله قدسی

اگر که ماه بلرزد هزار پاره شود  
سپهر دامنش از نو پر از ستاره شود  
ستاره‌های شکسته نشان خورشید است  
شبی ز کوچه ما دست آسمان چیده ست  
دو لاله‌ی "زچمن باز چیده" روشن شد  
چنان که در شب یلدا سپیده روشن شد  
طلوع نیست نشانی زرویش سحر است  
وصال صبح پس از گام دوم سفر است  
به گام دوم ما صبحدم مهیا است  
کویر طی شده پایان دشت دریا است  
بمان که میوه باغش هنوز هم کال است  
مجال چله نشینی در آن، چهل سال است  
کنون که چله نشستی بهار می‌آید  
به گوش باغ بخوان برگ و بار می‌آید  
برون کشد تن مجروحم از گدازه دل  
ومرهمی نهد او روی زخم تازه دل  
شقی ترین زمین باز زخم مان زده است  
ودشنه در جگر زخمی جهان زده است  
به ماتم دوعزیزی کنون عزاداریم  
به پایشان همه تابوت خویش برداریم

به رنگ ماه، زمین این چنین که نورانی ست  
تلاویست که در جبهه سلیمانی ست  
خدا همیشه به لبهای او تبسم کاشت  
اگرچه خسته‌ای از زخم‌های پنهانی ست  
چه قدر داغ به دل داشت داغ ناسور از  
جماعتی که فقط داغشان به پیشانی ست  
امید فجر ورهایی بشارت سردار  
طلوعش از نفس سید خراسانی ست  
به رخ کشید زعزمش تمام دنیا را  
نجات موصل و غزه دمشق و صنعا را  
صفوف ممتد یاران ز چار گوشه خاک  
لوای فتح برافراشتند تا افلاک  
چنین که رایحه خوش رسد ز سمت یمن  
رسیده اند هزاران هزار او پس قرن  
هزار صف زیلان جان دهند بر عهدی  
که بسته با هدف قاسم و ابومهدی  
چهل خزان به امید بهار گمشده اش  
دویده است به دنبال یار گمشده اش  
چه بیکرانه ترین آسمان شد آغوشش  
گرفت همسفرش کوله بار از دوشش  
همین که تیره گی شام رو به روزن شد  
چراغ گریه ما در خرابه روشن شد



چراغ گریه و درد و چراغ خشم و غضب  
 چراغ گریه شبهای خامش زینب  
 چه سوز و گریه! که تلفیقی از نشاط و غم است  
 خروش و درد هزاران مدافع حرم است  
 چه کوله بار سترگی کشیده بر دوشش  
 چه خشمها چه رجزها به درد خاموشش  
 هزار دشت نپیموده را ببیماید  
 ستیغهای فلک سوده را ببیماید  
 پس از تو گله کفتارها کمین خورده ست  
 کنار عرصه چنان غول بر زمین خورده ست  
 که سرشکسته‌تر از روبهان فرار کند  
 ز شرم بیرق خود را بخود ازار کند  
 هلا دو یار سفرکرده باز برگردید  
 به جمع همسفران سرفراز برگردید  
 رسد که رجعت سرخ ستاره را بینیم  
 شفیع خو دو تن پاره پاره را بینیم  
 خدا! به لطف نهانت ستوده‌ای ما را  
 به داغ تازه تری آزموده‌ای ما را  
 به رنگ ماه، زمین این چنین که نورانی ست  
 تلالویست که در جبهه سلیمانی ست

حاج قاسم، شهید قدس

ای خوشا در کربلای عشق، نورانی شدن  
با فنا فی اللهیان در خویش قربانی شدن  
حر شدن یعنی خدا را در دو راهی یافتن  
ای خوشا بسمل به آیین مسلمانی شدن  
من سری دارم که بر دار جنون گل کرده است  
تا قدم برداشتم در راه عرفانی شدن  
چون زهیر از بین انگشتش به دریا دل زدم  
تا بفهمم لذت یک جرعه بارانی شدن  
ای دریغ از نغمه داوود جان جا مانده‌ایم  
ما کجا و لذت یک دم سلیمانی شدن  
در سپاه قدس آیین سلیمانی به پاست  
ای خوشا در عشق اسماعیل قآنی شدن

## زینت کریمی‌نیا

آه سقا به تو دلتنگ شده دریا هم  
اشک پایان ندهد بغض شکبیا را هم  
آای ساقی کمر میکده خم شد بی تو  
کاش روزی پی ساغر ببری ما راهم  
نیستی ... خورده به هم مستی هستی حتی  
عقل، دیوانه و عاقل، بشود شیدا هم  
نیستی بی تو ولی عشق تو تکثیرشده  
پای درس تو نشسته همه دنیا هم  
گفته بودند که هر روز شود عاشورا  
هر زمین کرب و بلا می‌شود و صحرا هم  
ولی روزی چو شما نیست اباعبدالله  
هیچ جا کرب و بلا نیست اباعبدالله  
"این حسین کیست که عالم همه دیوانه اوست"  
داغ سردار شهیدش بکند غوغا هم  
این چه ساقی است که برکرب و بلا از ایران  
دست برده ست و براو گریه کند زهرا هم  
این چه رکنی است به دنیا که اگر افتاده  
ریخته نظم بلاد شده پا برجا هم  
باز دستان بریده به جهاد آمده است  
باز هم روضه عباس و تاسوعا هم

مثل این است که باز آمده زینب در گود  
 مثل این است مکرر شده عاشورا هم  
 ولی روزی چو شما نیست ابا عبدالله  
 هیچ جا کرب و بلا نیست ابا عبدالله  
 آسمانش چقدر ماه به دامن دارد  
 بیکرانش چقدر جای پریدن دارد  
 در زمین شهره آفاق شدن یعنی این  
 سر وسامان همه زیر سر او تن دارد  
 از فلسطین و یمن تا به عراق و لبنان  
 صحبت یار من است اینکه شنیدن دارد  
 مرد رویایی من داده به رویایم جان  
 که چنین کرب و بلا خاطره در من دارد  
 بعد از کرب و بلا نوبت قدس است عزیز  
 بی جهت نیست که این دلهره دشمن دارد  
 جای دارد بنویسند به قاسمنامه  
 شعرها بیشتر از آنچه تهمت دارد  
 یا که سعدی بنویسد به گلستان وجود  
 این چه گل بوده که دردش تن گلشن دارد  
 یا که حافظ متولد بشود بنویسد  
 "گل عزیز است" که داغش دل میهن دارد  
 "نفس باد صبا" از تب او تبار است  
 آسمان از غم او بغض یقینا دارد

ولی روزی چو شما نیست ابا عبدالله  
هیچ جا کرب بلا نیست ابا عبدالله



شعر مستعار

تمدن نوین اسلامی

دارد طلوع نور، تماشای دیگری  
مائیم و شوق فتح افق‌های دیگری  
از عشق با روایت الکن، سخن مگو  
باید گشود لب به الفبای دیگری  
در تُنگ ماهیان زیادی نشسته‌اند  
چشم انتظار آبی دریای دیگری  
امروز اگر مقابل شب، بزدلی کنیم  
دیگر امید نیست به فردای دیگری  
پروانه‌های سوخته غیر از مقاومت  
از ما نداشتند تقاضای دیگری  
رویدن دوبارهٔ گل را نگاه کن!  
دنیاست در گذار به دنیای دیگری  
ما را تمدنی است مبارک که می‌دهد  
بر سنگ و رود و باغچه معنای دیگری  
همچون گذشته باید از این خطه بشکند  
بونصر و ابن هیثم و صدرای دیگری  
جز این که خواب قاصدک از تیغ نگذرد  
کی فکر می‌کنیم به رویای دیگری؟



آن را که گفت ختم رسل، کشف کرده ایم  
ما را نشان دهید ثریای دیگری

شعر سستگار

شهادای وحدت

تقدیم به شهید وحدت حجت الاسلام امیری

کجا بجویم از این پس قرارِ گم شده‌ام را  
قرارِ گم شده روزگارِ گم شده‌ام را؟  
به یالِ بادهای جهان بسته‌ام ز راه بگیرند  
در این غبار، سراغِ سوارِ گم شده‌ام را  
پی اش از آن دقیقه بی بازگشتِ چشم به راهی  
به گریه آب زدم رهگذارِ "گم شده‌ام" را  
ریوده اند صدای تو را، شنیده‌ام اقا  
طنینِ منتشرِ کوهسارِ گم شده‌ام را  
مگر در آینه آن "دو چشمِ سبز" بینم  
به گلِ نشستنِ باغِ بهارِ گم شده‌ام را  
من از نبایرِ دردم، تو از نتایجِ عشقی  
که در تو یافتم آری تبارِ گم شده‌ام را  
تبرُکی برسد کاش از آن عبایِ معطر  
نسیم - خاطره یادگارِ گم شده‌ام - را  
به اعتبارِ تو؛ "جغرافیای سرخ شهادت"  
شگفت نیست بخوانم دیارِ گم شده‌ام را  
مباد قیدِ فراموشی زمانه بگیرد  
ز متن حادثه‌ها یادِ یارِ گم شده‌ام را





شعر سناکر

◇  
تو زنده‌ای و شهیدی، خود این منم که به بوی  
نسیم لاله گرفتم مزارِ گم شده‌ام را...

چو آفتاب دلی زنده در کفن با ماست  
 قسم به فجر که شور برآمدن با ماست  
 نمای مشترک "وحدت" ست بی تردید  
 اگر به حافظه مفهومی از وطن با ماست  
 ز هم مباد پریشان به شانه تفریق  
 که طرفه زلف سیاهی شکن شکن با ماست  
 پیاله خواه منا! راه کثرت از آن سوست  
 شراب وحدت خمخانه کهن با ماست  
 دواى "بلبله بابلی" یکی شدن ست  
 که با هزار زبان، درد در سخن با ماست  
 خوشا به حنجره ما را صفیر سیمرغان  
 چنانکه قوت بازوی تهمتن با ماست  
 شکسته باد طلسم هزار رنگ نفاق  
 هر آن کجا که به جادویش اهرمن با ماست  
 جدا مباد ز هم پاره‌های پیکر قوم  
 که روح واحد اسلام انجمن با ماست

وا می‌کنند آغوش خود را سوی یکدیگر  
گلبوته‌های یاسِ مست از بوی یکدیگر  
تا خونشان در باغ‌های قلبِ هم جاریست  
رد می‌شوند این آب‌ها از جوی یکدیگر  
عشق است آن گرداب که با وحدت خود  
این موج‌ها را می‌کشاند سوی یکدیگر  
دو قایق از هم جدا در رودها را  
راهی به دریا می‌کند پاروی یکدیگر  
نگذاشتیم این باغ از قامت بیفتد  
ما شاخه‌های رفته در بازوی یکدیگر  
مثل دو مصراع ز هم مضمون گرفته  
پیچیده طبعِ شعرمان در موی یکدیگر  
عمریست شهد عشق را می‌پروانیم  
مثل عسل در داخل کندوی یکدیگر  
ما انعکاسِ روی هم هستیم و سخت است  
تشخیص این دو آینه از روی یکدیگر  
مانند ما از روی سرمستی نهند  
این تاک‌ها سر بر سرِ زانوی یکدیگر

ما زنده‌ایم و روی هم تاثیر داریم  
چون شمع‌های روشن از سوسوی یکدیگر

\*

یک روز دنیا را به وحدت می‌رساند  
این بیت‌های چیده در پهلوی یکدیگر

## صیغه وحدت

ای پیمبر بخوان برای ما  
خطبه صلح و مهربانی را  
بین ما مسلمین تو جاری کن  
صیغه وحدت جهانی را  
تا نخواند به گوش ما دنیا...  
صیغه ای غیر خیرخواهی را  
در تمام جهان به جا آورد...  
باید این سنت الهی را  
بی شک از آن زمان که مهر دین...  
در دل کافر بشر افتاد...  
تار و پود گسسته وحدت...  
از همین رج دوباره سر افتاد  
جامه تفرقه در ادیان را...  
از تن خویشتن درآورده  
جامه وحدت مسلمان هاست...  
آنچه اسلام ما به تن کرده  
مثل خورشید پرتو خود را  
در تمام زمین پراکنده ست  
بی شک از نور سبز قرآن است...  
کائنات زمین اگر زنده ست

گر چه یک عمر جابجا کردند...  
یک به یک ملحدان حروفش را  
حفظ کرده ست نظم این مسجد...  
همچنان وحدتِ صفوفش را

با همه جابجایی عالم...  
همچنان کعبه جای خود مانده  
گر چه ما رو ز قبله گردانیدیم...  
قبله رو از کسی نگردانده

خون ما در درون ما جاریست  
ما که با پرچم تو همخونیم...  
قطعا آزاد می شوی ای قدس  
ما قسم خوردگان به زیتونیم!

نسل این انقلاب اسلامی...  
تا ابد ریشه کن نخواهد شد  
ما همان اعتقاد و ایمانیم...  
که جدا از یمن نخواهد شد

### حاج قاسم شهید قدس

از همان لحظه‌ای که پرپر شد پیکر قاسم سلیمانی  
برگ زرین دیگری رو کرد دفتر قاسم سلیمانی  
مثل جوی شراب جاری شد بعد از آن در دل خیابان‌ها  
خُم به خُم سینه‌های لبریز از ساغر قاسم سلیمانی  
قطره‌ها هر کدام رود شدند، رودها هر کدامشان دریا  
جمع شد از سراسر دنیا لشکر قاسم سلیمانی!  
...عشق بی حد و بینهایت بود، شور لبریز از ولایت بود  
شوق هر لحظه شهادت بود در سر قاسم سلیمانی  
در بهشت است و باز دریا را... پیکر پاک اربابا را-  
دارد اینک تمام دنیا را مادر قاسم سلیمانی!

«یا قدیرالمعین یا الله... إهزم الظالمین یا الله»  
خالی از ما نمی‌شود یک دم سنگر قاسم سلیمانی  
عشق یک لحظه پس نمی‌افتد، «ذوالفقار» از نفس نمی‌افتد  
ریشه کرده ست در وجود همه باور قاسم سلیمانی

درنوردیده مرزها را عشق، پیش هم جمع کرده ما را عشق  
همه قلب‌های ماست کنون کشور قاسم سلیمانی!

...۱\* ای پروردگار مقتدر و یاری کننده، ستمگران را شکست بده!

گفتند از شراب تو میخانه‌ها به هم  
 خُم‌ها به وقت خوردن پیمان‌ها به هم  
 تو آن حقیقتی که تو را مزده می‌دهند  
 اسطوره‌های خفته در افسانه‌ها به هم  
 هر خانه‌ای مناره‌الله اکبر است  
 اینگونه می‌رسند همه خانه‌ها به هم  
 وقتی که شمع جمع تو باشی چه دیدنی ست  
 دل دادن دوباره پروانه‌ها به هم  
 چون دانه‌های روشن تسبیح باهم ایم  
 در هم تنیده سلسله دانه‌ها به هم  
 اعجاز بی نظیر تو عشق است و عشق تو  
 ما را رسانده از دل ویرانه‌ها به هم...



## نجمه سادات هاشمی

شعر سناکر

بر دوش من گذاشته حکم جهاد را  
شعری که می‌کشد به تکاپو مداد را  
از چشم زخم دشمن خود در امان بمان  
دینم! بخوان به روی خودت "ان یکاد" را  
اعجاز احمد است که در سجده می‌روند  
جمع مریدهای جهان، یک مراد را  
حجیم، روزه ایم، نمازیم، با همیم  
معنا نکرده‌ایم به جز اتحاد را  
طوفان تفرقه است که بی وقفه می‌زند  
تیشه به ریشه مان که بکارد عناد را  
اما درخت، ریشه دوانده است و می‌دهد  
با ریشخند پاسخ هر تندباد را  
مانده است اهرمن به دلش چند دستگی  
فریاد می‌زنیم بر او "مرده باد" را  
دل‌هایمان اصول تو را هم قسم شده است  
توحید را، نبوت و حشر و معاد را  
آدینه‌ای است ختم جدایی و بر دلی  
مگذار امید دیدن آن بامداد را

# خارج از مسابقه

---

## مهدی جهاندار

سرآمدان را سرآمد آمد  
معاشران عشق سرمد آمد  
حبیب و محبوب ایزد آمد  
محمّد آمد محمّد آمد  
همانکه باید می آمد آمد

سیاه چشم و کمانی ابرو  
بلند بالا، بلند گیسو  
دو زلف، شبنم، دو زلف، شب بو  
به خُلُقِ اعظم، به نطقِ نیکو  
به مهربانی زبانزد آمد

رسید نوح نبی به دریا  
رسید موسی به طور سینا  
ظهور عیساست در کلیسا  
مگر خلیل است در مصلی  
مگر سلیمان به مَسند آمد

محمّد است آنکه دلر با شد  
جمال والشمس والضحی شد  
نگار مکتب نرفته ها شد  
همانکه فی الأرض مصطفی شد  
وَ فی السماواتِ احمد آمد

برادرم کار حیدری کن

بیا و یک شب قلندری کن  
برادرت را برادری کن  
دلیر باش و دلاوری کن  
ببین که دشمن چه بی حد آمد

رسول واحد، خدای واحد  
کتاب و قبله‌نمای واحد  
نماز واحد، دعای واحد  
از این صفوف و صدای واحد  
جنود شیطان مُعربد آمد

هم از جلالش هم از جمالش  
هم از صفاتش هم از خصالش  
به میم و حا و به میم و دال...

به این آتش برس هیزم مهیا کن، مهیتر  
گلستانیم ما در آتش نمرود زیباتر  
مهیا کن ولی خورشید محشر نیز در راه است  
مهیا کن ولی عمر تو کوتاه است کوتاه است  
بسوزان و تماشا کن شهادت پوشی ما را  
رقم کی میزند این شعله‌ها خاموشی ما را  
اذان آه ما آتش زده طومار عصیان را  
بسوزان تا رساتر بشنوی نام شهیدان را  
مسلمانان، مسلمانان مسلمانی ز سر گیرید  
در این بتخانه ابراهیم باشید و تبر گیرید  
به یک دریای واحد می‌رسند این رودها روزی  
می‌آید از شبستان مساجد صبح پیروزی  
بسوز ای سعی باطل آخر این ماجرا با ماست  
تو مکر آخر شیطانی و مکر خدا با ماست  
هلا ای از درون ویران، ببین آبادی ما را  
بخوان از مشرق حق روشنای صبح فردا را

## مصطفیٰ محدثی خراسانی

اهل یک زمین و یک قبیله‌ایم  
تا همیشه سر بلند و استوار  
پرچم بلند و با شکوه ما  
بر ستیغ قلعه‌های افتخار  
در هجوم بادهای برگریز  
چون درخت سرو ایستاده‌ایم  
مثل باغ پرشکوفه بهار  
دل به صبح آفتاب داده‌ایم  
ترک و کرد و لر ، بلوچ و مازنی  
جلوه شکوهمند وحدتیم  
عزم راستین ملتی بزرگ  
آسمان پرشکوه عزتیم  
اقتدار مسلمین در این جهان  
ارمغان وحدت است و اتحاد  
تا همیشه در مسیر روشنی  
روی دوش ماست پرچم جهاد  
در مصاف دشمنان دون چو مشت  
عزم آهنین تبار ملتیم  
در صیانت از حریم مرز عشق  
سرو سر بلند استقامتیم

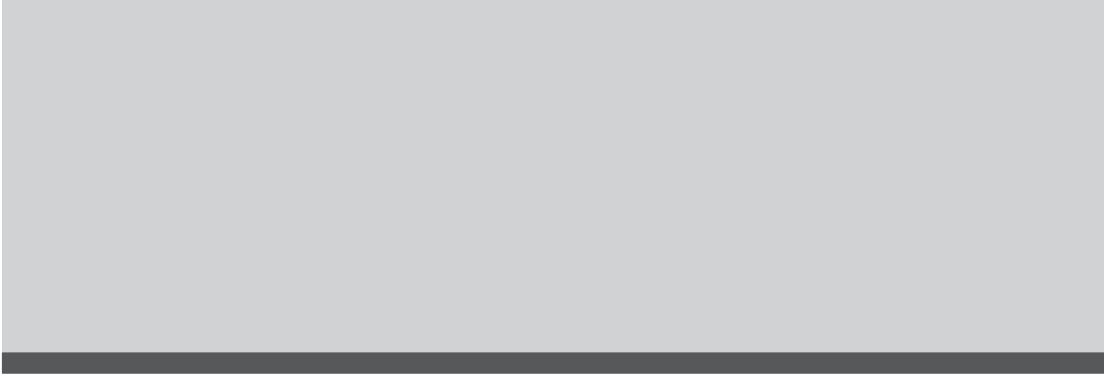
عطر تو به گلهای جهان داد تکانی  
هر گل غزلی گفت برایت به زبانی  
چشمان تو با نامه وحی آمده بودند  
چه دعوت زیبا و چه پیغامبرانی  
میخواست خدا بر دل عالم بنشیند  
باران شوی و گرد جهان را بنشانی  
گفتند رسولان تو همان صبح امینی  
خطاطی صبری که چنین خط امانی!  
هر فصل گذشت از تو، بهار تو ثمر داد  
دیدیم عجب مزرعه در جریان  
از مزرع والتین و از آب و گل زیتون  
بخشید به انسان تهیدست، جهانی  
آواز رهایی است در این سمت حضورت  
این شور حجازیست، چه زیبا ضربانی!  
شد شانه به شانه صف یاران جماعت  
دارد چه قنوتی چه قیامی چه اذانی  
یک ریشه در این خاک دویده است چه فرقیست  
در غیرت سلمان و اوپسان یمانی

ای قبله اول بزن از حوصله بیرون  
واکن پر خود را که قفس را بشکافی  
وقتش شده تاوان بدهد ظلم یهودا  
از گرده تو خورده اگر گرده نانی!  
برخیز محمد! تو بخوان سوره زلزال  
تا پاک شود کعبه در این خانه تکانی  
باید سی و یک آیه "انسان" برسد باز  
در سوره نام تو به یک صلح جهانی





شعر نو و  
فیمایی



پیامبر عشق

تو استجابت دعای ابراهیمی؟  
یا پاداش صبر اسماعیل؟  
که با تولدت، کنگره‌های پارس کل زدند  
و پسته‌های زبان بسته، لب گشودند  
از حرا بالا رفتی  
تا عرش را به پایین بیاوری  
و بیت الاقصی تا بیت المقدس  
شاهد بودند

\*\*\*

سلیمان بادها را مسخر کرد  
اما تو قلب‌ها را  
در زیر داغ‌ترین شکنجه‌ها  
با پیکره‌هایی مجروح از زخم زبان‌ها  
مسیح مرده‌ها را زنده کرد و عشق را تو  
در صحرای جنگ و جهل و قبيله  
که گاهواره دخترکان را جز گورهای سخت کسی تاب نداد  
در عصر هبل‌های سنگی و قبله‌های در بند  
در تاریکی محض حجاز  
دمیدی بر سیاه‌شن‌های تفتیده شبه جزیره  
و خواندی بی تعلیم

\*\*\*

نگینی شدی بر حلقهٔ خاکی یارانت  
ودل‌ها ایشان را کنار هم چیدی  
آنچنانکه برادران خونی را  
وغواصی شدی برای نجات ماهی‌های طوفان زدهٔ دریا  
چنان که خدا دل نگرانت شد  
ای صاحب خلق عظیم  
وای پیام آور مهربانی

۱

آینه  
نفس بند آمده  
در خانه  
و خیابان  
و کوچه  
باران تمام همتش را گذاشته  
باد سراسیمه آمده  
هوا به پیشانیش گره‌های نامریی انداخته  
ما به قلب‌هامان  
بیا دوباره ماه را نصف کن  
نصف را نصف تر  
نصف‌تر را ...  
برای همهٔ خانه‌ها تکه‌ای بفرست  
امشب ماه کامل است

پیامبر گل سرخ  
 ۷۰ در ۷۰ متر مربع  
 شاید هم کمتر  
 این تمام واقعیت نیست  
 این باغ هر سال  
 بزرگتر می شود  
 بزرگتر  
 و پربارتر  
 این را دیگ های مسی که در آفتاب نشسته اند، می دانند  
 امسال هم می آیی  
 از باغ ما رد می شوی  
 و ما برای چیدن گلها از دامان اردیبهشت  
 دستهای بی شمار  
 می خواهیم

زنی که شاعر است (مقابله با استکبار)

گاهی تنهایی یک زن  
آن قدر عمیق است  
نمی‌شود از کلمه‌ای به کلمه دیگر  
از سرزمینی به سرزمین دیگر  
به فراموشی برود.  
بعضی‌ها نمی‌دانند  
زنی که شاعر است  
حساس تر  
تا واژه‌ها را کنار هم بگذارد  
فقط خدا می‌داند  
چقدر باران را قدم می‌زند...  
بعضی‌ها، نمی‌فهمند  
یک زن  
همین طور که شعر می‌گوید  
فکر می‌کند  
به خرید سبزی که شاهی بیشتری داشته باشد  
که مرد کارگرش دوست دارد  
به قبض‌های ردیف شده  
به چرخ خیاطی  
که صبوری دست‌هایش را کم می‌آورد  
به این که جوری حساب و کتاب کند  
آخر ماه پول اجاره کم نیاید.

زنی که شاعر است  
نمی‌گذارد، کودکان را  
آموزش نظامی بدهند  
که سیاوش‌ها را سر ببرند.  
رو می‌کند، دست مهدعلیا را  
تا حاجب الدوله  
حکمش را به گور ببرد  
تا در امان بماند امیرکبیر ...  
می‌تواند مرد باشد  
مثل ریزعلی  
قطاری را نگهدارد که ماتم می‌آورد...  
نمی‌گذارد، آل سیاه  
با نام سپید خدا  
روی پرچم اش، نان از جنگ بخورد  
که بیشتر از این  
سوگوار پرنده‌ها نباشیم.  
نمی‌گذارد، ملک سلمان  
در ضیافت شام دوستانه اش  
همین طور که موشک‌ها را می‌شمارد  
فکر کند به جشن‌های رقص شمشیر  
به توهم این که حقوق بشر  
چقدر برازنده‌ اوست!  
زنی که شاعر است  
می‌تواند از بلندگوی شعرهایش  
صلح را، در تمام جهان  
منتشر کند.



## خوابی که تعبیر می‌شود (ابراهیم در قرآن)

متولد می‌شوی  
تا سیزده سالگی ات به تماشا برسد  
با رسالت دستانت  
بت‌ها را هاشور می‌زنی.  
پرواز چهار پرنده  
از سرانگشتان تو دیدنی ست.  
آتش که عطسه می‌زند،  
غروب نمرودها حتمی ست.  
خوابت تعبیر می‌شود،  
«منا» اطمینان گام‌هایت را  
قاب می‌گیرد.  
آیه‌ها را که به لب‌هایت می‌سپاری  
خدا به اصالت ماه لب‌خند می‌زند.  
دشنه‌ها سقوط می‌کنند.  
نسب شما به پنجمین فصل سال می‌رسد.  
سپیدارها، موازی استقامت تو  
قد کشیده‌اند.  
هنوز پرستوهای آفتاب  
به مشرق امامت تو، کوچ می‌کنند.  
نامت  
زیبایی تمام کتیبه هاست

دوباره معجزه کن

پرچم‌های شب زده<sup>۱</sup>  
با شعر سپید لا اله الا الله  
و خنجری که بر صفحه گلو  
خط می نویسد،  
اندیشه را چون کوه احد  
دور می زنند  
و قاب سیاه انتحاری را  
بر سر در بهشت می آویزند!  
و جهالت  
بر ستون اندیشه، بمب می بندد!  
بیا دوباره معجزه کن!  
دوران ما  
عشق را زنده به گور می کنند!

۱. پرچم‌های شب زده، اشاره است به پرچم داعش

در باد

دوازده قطعه هایکو از دفتر اول مقاومت  
تقدیم به سید فرزندان مقاومت

۱

نصرتو  
حسن یوسف داشت  
گندم نبود  
اما زیتون‌ها به بار نشستند.

۲

تو را نمی‌شناختم  
تا آن هنگام که باده‌ها را  
عاشق یافتم  
سمت روشن پرچم‌هایی زرد  
بر فراز جولان.

۳

چقدر می‌چسبید  
طعم پیروزی  
وقت تماشای تو  
در پشت تریبون.

۴

شمایل تو غریب نیست  
در چشم‌های تو رویده اند  
سروهای شهیدی از سرزمین من.

۵

از تو که حرف می‌زند  
شیه خودت می‌شود  
پراق و شکننده  
با فریادی در چشم‌هایش  
کسی که من میشناسم  
کسی که اصلا عرب نیست.

۶

رفته بود  
ایستاده بود  
روی قله‌ای  
مشرف به جاده  
در جنوب لبنان  
شیه درخت زیتونی جوان  
روی بال‌هایش  
جوانه زده بودند  
بیرق‌های موج زرد  
در باد  
می‌گفت عاشق شده است.



۷

از تو فقط چند کلمه  
برای من به یادگار مانده است  
فتح و نصر و مقاومت و عشق.

۸

روی شانه‌های تو  
نشسته است  
بیرقی که همراه آمده بود  
با احمد متوسلیان.

۹

زیتون و اشک  
به هم آمیخته اند  
در توفان چشم هایت.

۱۰

آفتاب آمده است  
نشسته است  
کنار دست‌هایت  
رو به قدس شریف.

۱۱

من با نخلستانی از آفتاب می‌آیم  
تو با زیتون زارانی از باران لبریزتر  
مولای من اما  
برای هر دوی ما  
بهار آورده است.

۱۲

من با یاران جمکرانی ام  
تو با فرزندان از قدس  
ندبه در گوش زمان می‌پیچد  
وقتی روشن می‌شود  
جماران  
از آفتاب دلپذیر چشم‌هایی پر از سرو و صنوبر و یاس.

## یحیی

یحیی به من نگفت  
آنچه را که بر او گذشته بود  
از اتفاق باران  
در گستره بلند دشت‌هایی که جرجان می‌خوانده اند.

یحیی به من نگفت  
آنچه را که بر او گذشته بود  
در میانه تاریخی بزرگ  
که همراه با علویان می‌آمد  
از بین النهرین می‌گذشت  
مدائن را پشت سر می‌گذاشت  
از خلیج هیرکانی ما عبور می‌کرد  
تا سرزمین توس  
تا خطوط مرزی مرو  
تا بلخ  
تا جوزجان.

یحیی به من نگفت  
نگفت پس از پدر  
چگونه گریخته است از کوفه  
با قیامی بزرگ  
علیه نسلی جا مانده از بنی امیه.

یحیی به من نگفت  
قصه از زنجیری نشسته بر زخم‌هایی ناپیدا

از عصر جمعه‌ای پر شده از مهتاب و التهاب  
از ماهی برآمده در شعبان  
دروازه‌های کوتاه شهر  
بدنی آویخته به دار و دیوار  
سری هدیه شده به مادر  
از پیکری که سال‌ها در مقابل آسمان،  
عطر آفتاب گرفت  
از دست‌های ابومسلم خراسانی  
و پسرانی که پس از او نام یحیی گرفتند.

یحیی به من نگفت  
نگفت از گیسوان پریشان قبیله  
از شهادت مادری در عصر سیاه حکومتی ملعون  
و یا از صورتی که مانند پدر بوده است.

یحیی به من نگفت  
از وحشت مروان اموی  
دستورات نصر ابن سیار  
از شهری که هیچ وقت جای دوستان نبوده است.

یحیی به من نگفت  
از سیاهچاله‌های مرو  
از راه‌های بلند نیشابور  
از فرمان آزادی ولید  
از محاصره زراره  
از دفاعی مقدس با یاران خراسانی.

یحیی به من نگفت  
از برادران همراهِش



ابراهیم و ابوالفضل  
از تنهایی اش در بازگشت به بلخ  
از راه‌های مرغاب و میمنه  
از رودخانه‌ای که وفا نکرد.

یحیی به من نگفت  
نگفت از دخترعموی خود  
و زینبی که در مصر جا مانده است.

یحیی نشست و با من گفت  
از صحیفه‌ای که با خود داشته است  
از کتابی که سجادیه بوده است.

یحیی نشست و با من گفت  
از بقعه‌های بیشمار  
از نام‌های فراوان  
از عاشقانی در میامی  
زائرانی در حوالی گنبدی که قابوس گرفته بود  
از مردانی همراه در کلیدر  
یا همراهانی مرد در ورامین.

یحیی نشست و با من گفت  
از رودخانهٔ سورین  
گفت از مردمان شهری  
که آب از آن رودخانه بر نمی‌داشتند.

یحیی نشست و با من گفت  
از هزار و دویست و نود و سه سال

خاطرهٔ پرشکوه قیامی تاریخی  
از ریحانه‌های باغ ولایت  
ولایت سرپل در افغانستان  
و دوازده قرنی که بر او گذشته است.

یحیی نشست و با من گفت  
از خانهٔ روشن حلیف القرآن  
از محلهٔ بنی هاشم  
از زنان قبیلهٔ نور  
از جد مادری اش، ابوهاشم  
از سفرهای بیت المقدس در مسیر آفتاب.

یحیی نشست و با من گفت  
از چهارده سالگی اش  
از انجیل آل محمد (ص)  
از آسمان کوفه در تاریکی  
از وداع آخر با تربت خونین قافله سالاری که در کربلا شکفت  
از ری، قومس، سرخس  
از بی امان لحظه‌هایی که شتابان می‌گذشت.

یحیی نشست و با من گفت  
از میزبانی بلخ  
از نیرنگ داعیان بنی عباس  
از تازیانه‌های معقل  
رنج بی پایان بلخ  
از بازوان کبود شدهٔ جریش.  
یحیی نماز خواند و با من گریست

برای کنیه اش که ابوطالب بود  
گریست برای پدر  
برای جدش که زمین را برای همیشه بهاری کرده بود.

می‌روم اکنون  
پس از دوازده قرن  
می‌نشینم روبروی گنبدی رو به خزر  
با یحیی سخن می‌گویم  
سخن می‌گویم از آنچه که بر ما گذشته بود  
از اتفاق باران  
در گستره وسیع دشت‌هایی که  
جرجان می‌خوانده‌اند.  
از میانه‌های تاریخی که بسیار پلید مانده است.

می‌نشینم روبروی گنبدی رو به خزر  
چشم می‌دوزم به دسته‌های روشن کبوتر  
به پسرانی که با نام یحیی، سینه می‌زنند  
و دخترانی با نام زینب  
که غننامه‌های تاریخی شان را در مصر درون قلب هایشان دفن می‌کنند.

به راه می‌افتم اکنون  
پس از دوازده قرن  
با کاروان صحیفه  
از کوفه  
می‌گذرم از بین النهرین  
از مرزهای آشنا  
پیوند می‌خورم

با یارانی سرشار از یاس و شقایق  
و باز می‌رسم به گنبدی رو به خزر  
به دروازه‌های شهری که هنوز شعله‌ورند از آتشی که مغول برانگیخته بود  
و با یحیی سخن می‌گویم  
با یحیی که نشست و با من خواند  
نشست و با من گفت  
نشست و با من گریست  
سخن می‌گویم از اتفاق باران که همیشگی ست.

وحدت پروانه‌ها

در فراسوی زمان  
از بلندای قله‌های ستیغ بر عرش سائیده‌ی  
"کردستان"  
تا کرانه‌های دریای عمان  
از جای جای این سرزمین  
در گوشه گوشه "پیشین"  
پروانه‌هایی  
با ترنم ندایی از بن جان  
ندای دوست را لبیک گوین  
زیبایی بخشیدند حجم تاریخ را...  
از ماموستا عالی و بروجردی  
تا شوشتری و حسین بر و جنگی زهی  
به دور شمع ولایت گشتند  
مرغ سحر را عشقی دوباره آموختند  
و بی خبران را در وادی سرگشتگی فرو بردند...  
پروانه‌های مهر  
برخاسته از کران تا کران "جام" تا سپهر  
از شرق تا به غرب  
از دیرباز تا کنون  
گاه از میان گلبرگ‌های لاله‌های "تاسوکی"

گاه نشسته بر "جام" زرین شرق  
گاه از سوی دشت‌های غرق نرگس "صحرای ترکمن"  
در امتداد آن  
پیمان ایزدی در الست  
سجده کردند  
قداست آن انگشتی دست جدا از تن را  
و قاسم وار  
شیرین‌تر از عسل  
نوشیدند شربت عشق را...

آری، پروانه‌های مهر  
چه از جای جای سرزمین آفتاب  
چه برخاسته از کوه‌های مستور سپیدی  
چه از میان گندمزارهای فرهی شمال  
چه از فراسوی نواهای دل انگیز جنوب  
مرغ سحر را عشقی دگر آموختند  
درس یکی شدن آندوختند  
سوختند  
تا پرفروغ ماند شمع ولایت  
و روشنی بخشیدند حجم‌هایی از تاریخ را  
پروانه‌های وحدت.

برای ایران

عاشقانه‌ای برای تو گفتم  
وقتی نسیم لابلای موهایت  
هوایی ام کرد..  
و در حوالی ام پیچید  
از آرزوهایت نوشت  
از آیینت  
از مشت‌هایی که با هم باز و بسته میشدند  
از اسلامی که بند روسری ات را سفت‌تر میکرد  
تا باد.....  
تا بادا مباد....

چه عاشقانه خوبی  
به شعرهایم گفته ام  
جز خیال تو  
چیزی در سرشان نباشد  
سرزد از افق  
مهرخوران

سرزد  
و تو سبز شدی  
سرخ شدی  
سپیدتر از دماوند چرخیدی

که دنیا برایت اسپند دود کند  
که زانوها را بغل کنی و  
خلیج دلبری کند....  
خزر از چشم تو آشفته باشد و  
دخترکان آن روستا  
با ابروهای پیوسته چای بیاورند  
سر میز جهان  
و مهمانها  
انقلاب واژه‌های سرخ تو را  
نگاه کنند  
بنوشند  
سرفه کنند  
نارنج به دست  
چاقوها را بر زمین بگذارند  
که زیبایی‌هایت را  
یکی یکی بشمارند....  
همین چیزهای ساده‌ای که در گوشه‌ای از جهان تو حرف‌ها دارند.....  
حالا که عاشقانه خوبی شد  
- به این عاشقانه قسم -  
لابلای گل‌های پیراهن ات  
به خواب می‌روم....  
اصلا وطن خاکی ست که از دامان تو میریزد  
که هنوز  
وقتی آسمان  
از موهای تو پر از شب است





روسری ات دلبری می‌کند  
حتی در شب  
ترس جایی ندارد  
من و پاهایم تهران را گشته‌ایم  
و شمال را ..  
پدرم می‌گوید  
از انقلاب دست‌های گילה مرد  
تا دل مویه‌های سارا  
فاصله‌ای نیست ...  
تا ایل  
تا دشت‌های به خون طییده تاریخ ات  
من و پاهایم  
ایستاده‌ایم  
با همین مشت‌هایی که برات شمردم  
تا آخر این شعر  
مادرم سپرده است  
وقتی بزرگ‌تر شدم  
دست در دست تو  
در کوچه‌هایت بگردم  
و  
سر از سینه سپیدت در آوردم  
مثل دماوند  
ای ایران ....

## فرامرز علی‌پور

در گلوگاهی از حادثه ایستاده‌ایم  
با دستانی گره کرده از استیصال  
در عبور از قرن وحشت و سنگ  
قرن خون  
ایستادگی  
لجاجت  
قرن نفت و تفنگ!

با نام تو جنگ آغاز می‌شود!  
سرها بر گردنه‌های بین المجالس آویخته می‌شود!  
تلوزیون نام تو را حيله کرده است، در سکانس‌های شبانه اش  
در اعلان خبرهایش  
در سریال‌هایش  
در سجده گاه ارباب زادگانی که نزول می‌دهند پول هایشان را  
تا منت نان شبی شود در بیغوله‌ای  
تا قرصی شود برای التیام ام اس  
تا فراموش نکند انسایت را،  
جوهرهای دفتر دستک‌های موسسات خیریه و انجمن‌ها.

شانناژ می‌کند عقایدش را، جنگ!  
پرچم‌های داعشی نام تو را یدک می‌کشد  
در زمینه‌ای سیاه‌تر از جهان بینی شان!  
قربانگاه‌ها شهادت می‌دهند فریادهای اسماعیل را  
در زیر هجمه‌های پوتین



با چاشنی تقدس  
با ذکر ربّ خون!  
در هاله‌های ای از تلالوی اندیشه فردایی روشن!  
امروز دیگر قلم‌ها سوگند می‌خورند به هیبت شان  
تا جولان دهند خون را  
و عدالت را ردایی شاهانه بپوشانند!  
در مرز گفتمان تفاهم سنگ می‌اندازند  
تا سفره‌ای گرد آورند از تشتت آراء  
اینک جهان به جهالت باز می‌گردد  
به آستانه‌ی یک درد مشترک  
یک نیاز دوباره.

بیا که  
هنوز هم در انزوای سرد این کوچه،  
مغرور  
سرگردان  
و خودخواه،  
هاج و واج مانده است بشریت!

## فاطمه فاظلی

تقدیم به آخرین پیام آور

میان خواب مردم  
بی صدا سمت تو می‌آیم  
جهان!

خاموشی مطلق  
زمین!

محو تماشایت  
زمان!

تاریخ افکارت  
وَمَن!

مبهوتِ آیاتی که می‌خواندند با دَف‌های بی تکرار  
تمام صحنه را با حیرتِ چشمان خود دیدم  
تو را؛ با عود و اسپند و حریر و اسبق و گل‌های رنگا رنگ  
به روی بالِ فرشین ملائک‌های زیبا خو  
میانِ هل هلِ شادی  
خداوندم

به شیرین چشمِ دنیا آمنه بخشید  
به جای گریه خندیدی و هر لب قند تو یک اتفاق تازه را جان داد  
فرو پاشید کسرا  
سرد شد آتش  
شعاع نور تو، تا کهکشان می‌رفت  
ابو طالب به خود بالید



ابوجهل از حسد می سوخت

.  
. .  
. .

و مکه! خانهٔ امن؛ حریمش شد

محمد (ص)!

آیهٔ آینه‌های وحی؛ بی مرز و زمان باشد

محمد (ص)!

اجتماع کامل پیغمبران باشد

محمد (ص)! نور خورشیدی برای شیعه و سنی

برادرهای هم پیمان، برادرهای هم آئین

شکوه نام او تا هر زمان باقی

قدم‌هایش مبارک باد

قدم‌هایش پر از خورشید.

تلازم

سلام ای مُنتهای ماجرای آرزوهایم  
سلام ای رهگذارِ از ازل تا موسمِ تعبیرِ رویایم  
سلام امروز هم، غمگین و تنهایم  
و تنهایی..

امان از دست تنهایی..  
امان از فاصله، از عشق، شیدایی  
غم از دل می‌رود اما، زمانی که تو باز آیی  
تصور می‌کنم روزی خودم را در میانِ آرزوهای بلندم گم،  
که ناگه نورِ رخسانی برون آید،  
از اندوهِ سیاهِ ابرهای سرد و سردرگم،  
خودش خورشید و یارش نوری از آنجُم،

تلازم، بهترین برهانِ دل بستن  
قرارِ روزهای بی قرارِ با تو پیوستن  
من و تو در موازاتِ مسیرِ عشق،  
مگر یکباره بر خوردن،  
تمنایی بر آوردن،  
مگر یکباره دل بردن،  
مگر با تو به سر بردن،  
مگر در عشقِ تو مردن،  
مگر مردن!

تو اقیانوسِ آرام همه دل‌های مواجی  
 تو جزر و مدّ تعدیلِ تلاطم‌های امواجی  
 و تو هر آینه، تکرارِ مبدولاتِ بارانی  
 و من تشبیه رازندودِ دل‌های بیایانی  
 طبیباً پیش از اینها فکر می‌کردم،  
 میانِ عقل و احساسم،  
 تفاوت از زمین تا آسمان باشد؛  
 ولی این بار می‌گویم،  
 من از دل‌بستگی‌های ره عشق تو فهمیدم،  
 تلازم‌ها، تلاقی می‌شوند آخر  
 و اما روزهای روشنِ فردا  
 نگاهی وانگهی ناگاه، مرا با خود کند همراه  
 و من با جمله غم‌واره‌های سر به  
 مُهرافتاده گهگاه،  
 هنوز امیدوارم از زمین، از آسمان، از راه..

ترجمان رنگین کمان


از خراسان تا عدن  
نامت به رنگ باران می بارد  
از لبنان تا یمن  
سکوت را فریاد می زنند  
ماه پاره‌ها بمباران می شوند و  
ماهواره‌ها  
از بلندای نام تو می لرزند  
نام تو  
ترجمان رنگین کمان است  
که از گوی نصرالله فریاد می شوی  
و در خیابان‌های صنعا تکرارت می کنند  
به شکل هیئات من الذله  
منتظرانیم تا از مشرق مسجدالحرام طلوع کنی  
تکیه بر کعبه می زنی  
ماهواره‌ها  
لبخندت را منتشر می کنند  
تا همه بمب‌ها و موشک‌ها از کار بیفتند  
و شیعیان تو بیست کنند  
با تو می شود  
هر فاطمیه تا بقع پیاده رفت ...



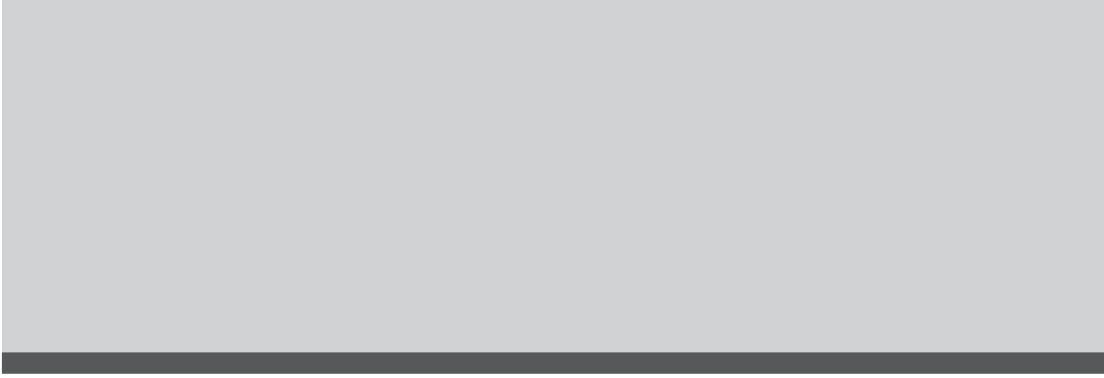
## کلمات

گرگ‌ها همیشه نقشه تازه‌ای دارند  
ما به لهجه نقشه‌های قدیمی عادت داریم  
در کوچه‌های این نقشهٔ بزرگ  
کلمات من سرفه می‌کنند  
لابه لای بمب‌های شیمیایی و گلولی ورم کرده قتاری‌ها  
نه از آل یهود  
نه از صهیونیست‌های سعودی  
توقع دارم از باران  
که سرریز کند  
توی کوچه‌های این نقشه  
بخشکاند خوشه بمب‌ها را  
تا شب‌های رمضان  
انعکاس خوشه پروین  
در حوض خانه‌های قدیمی صنعا  
یادم بیاورد  
کودکان کوچه‌های خاکی  
ستاره سهیل نیستند  
اما قرن‌ها خویشاوندی خونی دارند با اویس قرنی  
زین رو  
آخرین سپاهیان لشکر مولا خواهند بود  
به آمریکا اعتمادی نیست  
این را پیرزنی شیعه می‌گوید

که پسرهایش را در خاک یمن کاشته است  
او می‌داند روزی سروهایش سبز خواهند شد  
و سایه خواهند انداخت  
بر سپاهیان یمانی  
تا در افق  
مردی را تماشا کنند که لبخندش  
همه بمب‌های هسته‌ای را خنثی می‌کند  
و در پناه دستهایش  
هیچ کس به موشک سجیل سرمویی شک نخواهد کرد  
ما گلوی زخمی فریادیم  
شک نکن  
به آمریکا اعتمادی نیست!



شعر کودکان  
و نوجوان



## قاسم بای

گوهری همیشه سبز  
چشمهٔ محبت است  
در زمین و آسمان  
آفتاب رحمت است

بی گمان به یمن اوست  
هر چه آفریده حق  
در حرا گرفته است  
بوی سورهٔ علق

صورتش شبیه ماه  
تا همیشه با شکوه  
مثل رودها روان  
ایستاده مثل کوه

با صفاتر از بهشت  
مهربان‌تر از نسیم  
او برای ما پدر  
گر چه است خود یتیم

تا همیشه جهان  
پرتو هدایت است  
پیشوای همدلی ست  
ریسمان وحدت است

عطر او گرفته است

هم نماز و هم اذان

هم سلام ما به او

هم درود بی کران

پاک، مهربان، امین

با حیا و راستگو

آفتاب خلقت است

سایه‌ای ندارد او

بین بندگانِ حق

بی گمان سرآمد است

او پیمبر خداست

نام او محمد است

من نه مسلسل دارم  
نه توپ و تانک جنگی  
تو دفترم می‌کشم  
تقاشی قشنگی

یه مرد خوب می‌کشم  
سنگی به دستش می‌دم  
فراری می‌شه دشمن  
خودم شکستش می‌دم

از راه دور می‌جنگم  
با دشمنای بی دین  
هدیه من همینه  
به مردم فلسطین

خوش نقش و زیبایی  
 چون قالی کرمان  
 اما دلی داری  
 با وسعت ایران  
 عطر حرم داری  
 باید تو را بویید  
 خندید با یادت  
 هر جا گلی رویید  
 دستی رها بر خاک...  
 این اوج احساس است  
 دستی که بی تردید  
 در دست عباس (ع) است  
 امضا شده با خون  
 عهدی که ما بستیم  
 ترک و بلوچ و کرد  
 سر باز تو هستیم  
 خون تو ای سردار  
 جاری تر از رود است  
 دریا نمی میرد  
 مرداب نابود است



## سید محمد رضا شرافت

تقدیم به پیامبر خوبی‌ها

دل رنگ شب گرفته و دنیا سیاه بود  
عشقی نمانده بود و محبت گناه بود  
دل‌ها شکسته بود و کسی مهربان نبود  
دنیا یتیم و خسته و بی تکیه گاه بود

ناگاه آمدی، چون ماه آمدی  
با کوله بار عشق خود از راه آمدی

تو آمدی و نم نم باران شروع شد  
تو آمدی و شوق فراوان شروع شد  
خُلق عظیم و دست کریم و دل رحیم  
با تو شروع تازه انسان شروع شد

باران گرفته است، جریان گرفته است  
لطف تو در تمام جهان جان گرفته است

لطفت مدام بوده و عشق تو بی حد است  
عشقت همیشه بوده و مهر تو ممتد است  
چشمم به واژه واژه قرآن وحی توست  
روی لبم محمد و آل محمد است

مهمان تو شوم، سلمان تو شوم  
با شوق آمدم که مسلمان تو شوم

چشمه جاری

کنج حیاط خانه‌ای کوچک  
یک کودک دل خسته و تنها  
در گوشه‌ای کز کرده با غصه  
مانند یک گنجشک بی بابا  
سر می‌رسد از راه مردی که  
زیباست مثل ماه، روی او  
آن خانه بی‌رنگ و رو حالا  
پر می‌شود از عطر و بوی او

لبخند روی صورتش دارد  
در چشم‌هایش آسمان پیدااست  
هر چند او بابا ندارد، خود  
دلگرمی هر کودک تنهاست  
روی سر آن کودک غمگین  
تا می‌کشد دست محبت را  
غم از نگاهش می‌رود کم کم  
وا می‌شود مثل گلی زیبا  
گل می‌کند لبخند بر لب هاش  
غصه ندارد در دلش دیگر  
سر میگذارد کودک خوشحال  
آرام، روی پای پیغمبر

او آخرین امید این شهر است  
در سینه اش پیغام خوبی هاست  
چون چشمه‌ای جاری و بی همتا  
آغاز راهی روشن و زیباست

شعر کودک و نوجوان.

## صبح سپید قصه (ایران همدل)

وقتی پرستوی اذان با شوق  
از گنبد فیروزه‌ای پر زد  
عطر خوش گلوآژه امید  
از کوچه‌های همدلی سر زد  
چشمه به چشمه راه افتادیم  
از چشم هامان شور می‌بارید  
از برکت قرآن و آیینه  
بر سینه هامان نور می‌بارید  
چون قاصدک بر شانه‌های باد  
تا خانه همسایه‌ها رفتیم  
با پنخس لبخند و سلام و مهر  
تا لمس لبخند خدا رفتیم  
وقت خوش تقسیم خوبی هاست  
با هدیه‌هایی ساده و زیبا  
ما بچه‌های مکتب مهریم  
رسم مواسات است درس ما  
چون قطره‌های کوچک باران  
در راهمان هم عهد و پیمانیم  
دریا شدن پایان این راه است  
ما در مسیر رود می‌مانیم



شعر کودک و نوجوان.

این راه اگر چه اندکی سخت است  
صبح سپید قصه شیرین است  
همواره با سختی ست آسانی  
حرف تمام آیه‌ها این است

## معصومه مهری قهفرخی

نام روشن تو رود بود و  
آسمان  
در زلال نام قدسی ات،  
سالها، وضو گرفت.  
چشم‌های تو  
زادگاه نور بود و آفتاب  
از نگاه شرقی ات،  
آبرو گرفت.  
تو نسیم بودی و درخت‌ها  
روی نقشهٔ اسیر قدس  
در هوای دلنشین خنده ات، یک به یک، جوانه می‌زدند؛  
دست‌های آسمانی و بهاری ات  
گیسوان نخل‌های خسته را  
شانه می‌زدند.  
ای مسیح قرن!  
ناجی تمام بغض‌های قبله‌گاه!  
رفته‌ای و آه،  
جای خالی تو را، رود اشک، پر نمی‌کند  
نام کوه را شکوه کوه، جاودانه می‌کند.  
رفته‌ای ولی  
یک بهار پر شکوفه مثل تو  
باز هم برای خواندن پرنده‌ها، تا همیشه، لازم است!  
یک نفر که حتم دارم او  
حاج قاسم است.

نذر عجیب

مادر بزرگ گفته  
امروز نذر دارد  
تسبیح سبز خود را  
از صبح می‌شمارد  
نذرش چقدر عجیب است!  
بی نقل و آش و شربت،  
حتی بدون قیমে،  
یک جا نشسته راحت!  
نذری شبیه بازی  
با دانه‌های تسبیح!!  
مادر بزرگ اما  
با خنده داد توضیح:  
«این دانه‌ها که هستند  
مشغول رفت و آمد  
هر یک سلام گرمی است  
بر حضرت محمد (ص)»

## سیده حدیثه هاشمی

### معلم

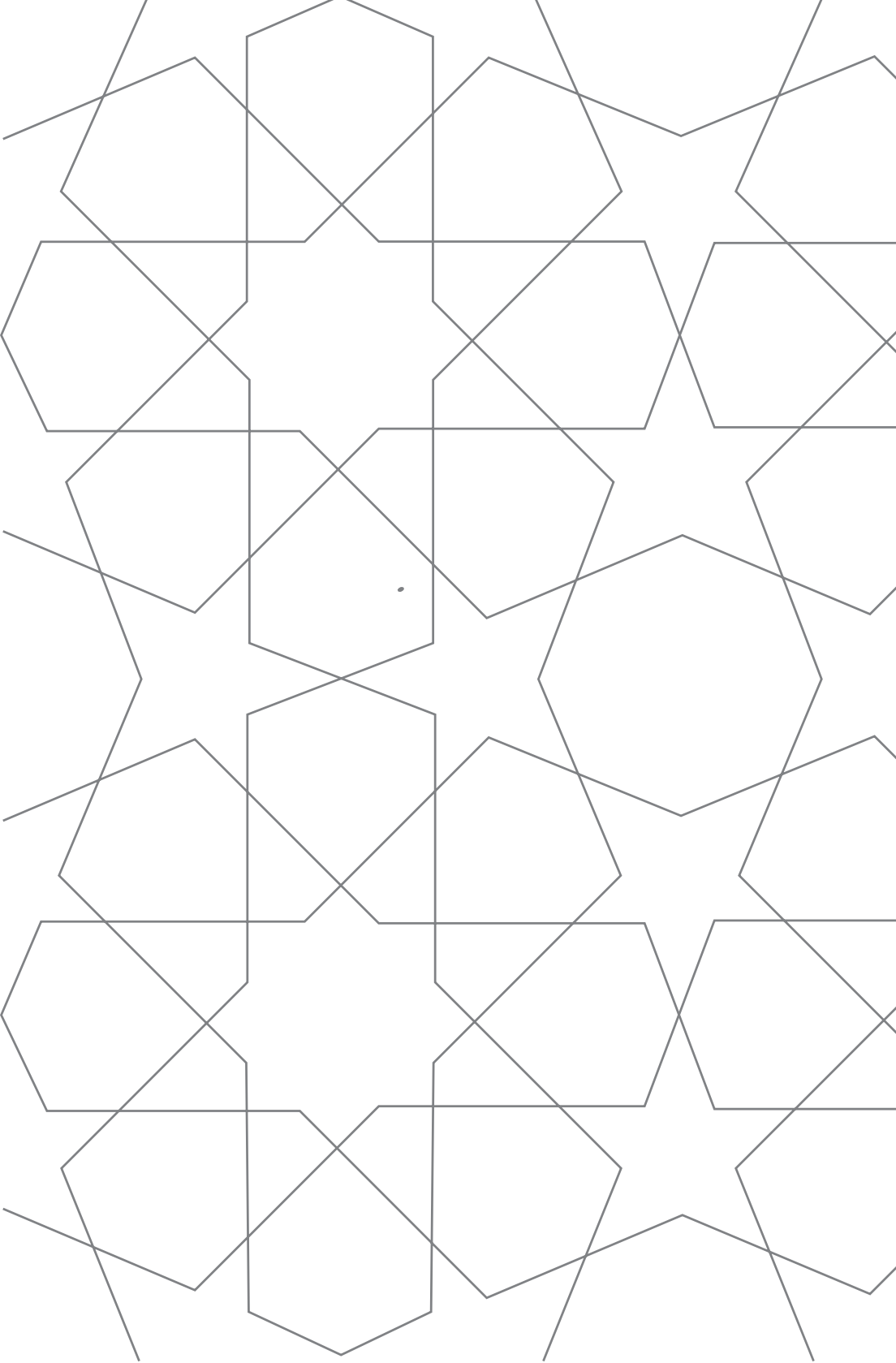
در کلاس رنگ‌رنگِ باغ  
گل کنار گل نمی‌نشست  
سار با درخت قهر بود  
باد، دست ساقه را شکست

غنچه روی شاخهٔ انار  
گفت: «سرخم و قشنگ و شاد  
خوب شد خدا مرا به باغ  
چند روز پیش هدیه داد  
غنچه سفید یاس گفت:  
«من چقدر از تو بهترم!  
صورت‌م چه صاف و بی‌لک است!  
از تمام غنچه‌ها سرم»

با نسیم صبح، غنچه‌ای  
ناگهان گل از گلش شکفت  
عطر مهربانی‌اش رسید  
یک سلام گرم و تازه گفت  
گفت: «در کلاس خوبان  
قهر و دلخوری برای چیست؟  
من معلم محبتم  
نام من گل محمدیست»



# شعر بومی



یا رسول اللہ

حق یانیندا یرده یاتماز دیله گینگ  
شفاعت ایلاور یا رسول الله  
فلک خلق ادیلدی سنینگ سیلاغینگ  
شفاعت ایلاور یا رسول الله

گنہکار بنده بیز عاصی امتینگ  
یولیم نور ساچار یدگار خطینگ  
حورماتینا دؤرت چاریار حضرتینگ  
شفاعت ایلاور یا رسول الله

حورماتینا بتول فاطمه زهرانینگ  
آغتیقلارینگ حسن هم حسین جانینگ  
همده حورماتینا کلام قرآنینگ  
شفاعت ایلاور یا رسول الله

سنسینگ اول یارادان تانگرینینگ دوستی  
بیز سانگا شرمنده اول حقا عاصی  
دگمأورسین جهمینگ هواسی  
شفاعت ایلاور یا رسول الله

قیامت گون عدل میزان باشیندا  
آدم اوغلی حقین حاسابلاشاندا  
یارادان دان دیلاب بیزلری شوندا  
حمایت ایلاور یا رسول الله

«آدمی» دیر بیزلر گنهکار بنده  
روسیا امتینگ قیلما شرمنده  
یا تانگری حبیبی شول یاوز گونده  
شفاعت ایلاور یا رسول الله

### ترجمه:

نزد حق درخواست تو مقبول است  
شفاعتمان فرما یا رسول الله  
فلک خلق گردید به حرمت تو  
شفاعتمان فرما یا رسول الله

ما بنده گان گنهکاریم و امت عاصی تو  
راهم را نورانی می سازد خط یادگار تو  
به حرمت حضرات چهار یار  
شفاعتمان فرما یا رسول الله

به حرمت بتول فاطمه زهرا  
به حرمت نوه‌هایت حسن و حسین جان  
و هم به حرمت کلام قرآن  
شفاعتمان فرما یا رسول الله

تویی حبیب آن پروردگار  
ما شرمنده‌ی شمایم و عاصی حق  
هوای جهنم دور باشد از ما  
شفاعتمان فرما یا رسول الله

روز قیامت بر سر میزان عدل  
هنگام محاسبات حقوق آدمیزاد



شعر بوملار

آن زمان مارا از پروردگار خواسته  
حمایتمان فرما یا رسول الله

«آدمی» گوید ما بندگان گنهکاریم  
امت روسیاهت را شرمنده مساز  
ای حبیب خدا در آن روز واویلا  
شفاعتمان فرما یا رسول الله

## عماد الكثيرى

بحق الشهيد حاج قاسم سليمانى

قاسمت العمر يا قاسم اويا الدين  
رويت العقيده من دما المنحر  
من عطشت الدنيا صرت جربة ماى  
من شفت الارض بالبطل تتفطر  
من شفت الظلام امخيم اعلى الناس  
لمعت محبسك نجمه و بقت تفتر  
داعش جاب افكار ازرعت طاغوت  
و حشيت الظلام البل جهل خضر  
و حدك چنت جبهه و العده ايخافون  
سيل و مايمنعك سدهم اليكبر  
رادو يمنحى ذكر الحسين ابساع  
رادوها المراقذ توگع و تهدر  
رادو تحترگ بالانفجار اتموت  
و اعضاك ابادين الريح تتطشر  
خليت الكعب ماتلمس ببليس  
تضوى لليزور و للضوه مصدر  
العراق و سوريه و لبنان تتنخاك  
شافت بيك غيره و مرجله هزبر



و اهل البيت ملجاء بقو للزوار  
و ایسولف مجدهم دایم المنبر  
فجروک ابظلم بس عشرت بالتاریخ  
دفتوک و طلغ نورک یحارب شر  
انت الحاربت للدين مو للمال  
رویت العقیده و صحت یاحیدر

### ترجمه:

ای حاج قاسم عمرت را با دین تقسیم کردی و عقیده را با خون گردنت سیراب نمودی.  
وقتی که دنیا تشنه عدالت شد و زمین از ظلم ترک برداشت، مَشکی پر از عدالت شدی.  
داعش افکاری طاغوتی کاشت و تاریکی که در جهل سبز شده بود را بریدی.  
خودت تنها جبهه‌ای بودی و دشمنان را می‌ترساندی و همانو سیل هیچ سدی از  
دشمنان نتوانست جلویت بایستد.  
خواستند یادم امام حسین زود محو شود و مرقدهای متبرکه بیفتند.  
خواستند که با انفجار شمارا بکشند و بسوزانند و با دستان باد اعضای جسمت را پخش کنند.  
ولی وقتی تورا منفجر کردند و کشتند در تاریخ زنده ماندی تورا دفن کردند اما نورت سر  
در آورد و شر را ریشه کن کرد.  
عراق و سوریه و لبنان تورا ندا کردند. چون در وجودت غیرت و جوانمردی دیدند.  
مرقدهای مطهر ملجا زائران ماندند و همیشه منبر از فضیلت‌هایشان می‌سراید.  
تویی که برای دین جنگیدی نه مال و منال. و عقیده را با خونت سیراب کردی و لبیک  
یاحیدر را ندا دادی.

## توی محمد ایازی متخلص به غریب (تسنن)

### اولی شایاد

تقدیم به شهدای پاک میهنم بخصوص سردار دلها سردار سلیمانی که با خون  
سرخشان بیرق سه رنگ سرزمینم را برافراشته نگه داشتند

من، سن، ایکیمیز

ینه بیرلیسی

بار یاریس اوچیمیز

اویمیزه ساری

اوچ قوچاق، اوچ قاهرمان

ساواش میدانلاریندان قالان یادگار

بیریمیز پشگلی

بیریمیز قانا بویاغلی

ینه بیریمیز واطان بایداغین قوراپ

جانیندان گچن

قارا گوزلرین برن

توپراق، موقاددس توپراق

قاچدی پرزندلنگ یاپراق مه یاپراق

توپراق، موقاددس توپراق

سنینگ ایسینگ نه عجاییپ ایس

عالم قوقایار سندن

واطان، جپاکش واطان

سنینگ گچمیشینگده آجی گونلر کان

واطان، قاهرمان واطان





سنینگ گچمیشینگده سویجی گونلر کان  
یونه هر نه بولسادا  
سنی قورامااق اوچین  
پدا بولدوق بیز  
پدا بولارلار حوکمان  
بیزدن سونگقئ لار واطان  
اشیگیمداکی قالان  
سنگگرداشیمینگ دونگاق قانلاری  
مینگ بو سوزیمه  
اولی بیر شایاد واطان

ترجمه:

### شاهد بزرگ

من، تو... آن مرد  
هر سه می‌رویم  
سوی منزلگه خویش  
ما، سه مرد... ما، سه قهرمان  
کز جبهه به یادگار مانده‌ایم  
و کنون یکیمان عصا بدست  
یکیمان با تئی زخمی  
و آن مرد که برای سر بلندی پرچم سه رنگ  
گذشته ست از جان خویش  
فدا کرده چشمان خویش  
مام میهنم، ای یگانه تربت پاک میهنم

برگ برگ فرزندان ریختند  
کنون عالمی از عطر پاکت  
به وجد آمدست  
وطنم، جفاکش وطنم  
در گذشته‌ات تلخکامی‌هاست  
وطنم، قهرمان وطنم  
در گذشته‌ات شادکامی‌هاست  
لیک هر چه که باشد  
در راه تو فدا گشتیم ما  
فدا خواهند گشت  
قهرمانان بعد ما  
شاهد ادعای من  
خون سرخ همسنگریست  
خشکیده بر پیرهنم  
وطنم!



## چانگلی پوتین لار

دوغورینا ائنتظار  
قوجیرلی پریادلارینگ  
ساواش میدانلارین دان  
ایه سیز گلن  
چانگلی پوتین لار  
من گوزوم چاتیآر بو حاقیات اهل  
قوجاق لار دا قوراجاق لار  
قورایاندیر لر  
میدان لارینگ ساواشجانگ مردان لارینی  
ینه ینه لر  
اوجاق لاری برکتلی إنه لر

### ترجمه:

در انتظار تولد  
فریادهای غیرتمندی هستند  
پوتین‌هایی که از میدان نبرد  
بی صاحب برگشتند  
من به این باور رسیده‌ام  
من به این حقیقت واصل گشته‌ام  
که در آغوش گرم خود نگهداری خواهند کرد  
در آغوش پر مهر خود نگهداری میکنند  
سرداران آینده‌ی میدان رزم را  
باز هم مادران ما

بیرلیک

ایرانیم ای سن شانلی قهرمانیم  
نه یالنینز آذری، غیرتلی یاور  
لرستان، بختیاری، ترک، عرب، کورد  
خراسانلی، بلوچ و بندریلر  
سنه هم باش وروب هم جان وروبیلر  
نه چوخ اوغرو چاپوبلار اولکمیزدن  
هله بیرلیک بیزیم توپراقدا واردی  
بو میلّت اینقیلابلاری بیتیدور  
هارای ای اولکمیزه گوز تاخانلار  
سلیمانی و صیاد، اشتری لر  
هامی وحدت اوچون قانه باتوبلار  
بیزیم بیر رهبر فرزانه میزوار  
بو کیشور شاهیدور شاه خراسان  
حبیبیم من، من اولمیش زینده سیزلر  
بوتون تپراقوئه قورباندی جانیم  
سنون هر قومیده واردور دلاور  
شومالدا مازنی گیلچدی بیر یورد  
هامی ایرانلی فارسی سوجیلیر



جاوانلار پارچالاميش قان وروبلىر  
آما شوكر اؤلسون آسگيلمىدى بيزدن  
بىزىم غيرت، داماردا، قاندا واردى  
مدرس لر خمىنى لر گور بىدور  
بىزىم ايرانىمىزه چپ باخانلار  
شهيدان مدافع، وطنى لر  
سىزه اوتميد اولاناردى ياتوبلار  
نچىه لشكر شهيد زىنده مىزوار  
ظهور مهديه وار چوخلو ايمان  
ولى عصر اوچون آماده لشكر  
علمدار اؤ لشكر رهبر اؤلسون  
بوتون ايرانىلر فرمانبر اؤلسون

## بو آغزی بیرلیگینگ آغزی بیرلیگینگ

این وحدت است و این اتحاد

قالیم عاجز دیر یازماغا واصفین بو آغزی بیر لیگینگ آغزی بیرلیگینگ  
دورشینا حلال دیر یادلاسام نسلین بو آغزی بیر لیگینگ آغزی بیرلیگینگ  
قلم عاجز است برای نوشتن وصفش این وحدت است و این اتحاد  
نسلش از تبار صادقان و پاکان است این وحدت است و این اتحاد

یوردیمه دوشیب دور حقینگ سایاسی یول گؤرکزدی پیغمبرینگ آیه سی  
ترکمن، فارس ترک بولیب یاشار یا یلاسی بو آغزی بیر لیگینگ آغزی بیرلیگینگ  
سایه حق به وطن تاییده ست آیات پیغمبر راه راست را نشان داد  
ترکمن، فارس، ترک همه باهم است این وحدت است و این اتحاد

آتا بابالارمینگ ایزی بار سنده شونینگ اوچین بولمارین من شرمنده  
سازینی چالیاریس بوگون ایراندا بو آغزی بیر لیگینگ آغزی بیرلیگینگ  
جای پای اجدادمان در وجودت هست به این دلیل هرگز شرمنده نخواهم شد  
آهنگش را می نوازیم در ایران این وحدت است و این اتحاد

اسلامینگ قرآنینگ یایرادان نوری دنیا یختی سالیب یتن دیر هووری  
سارغیدین رهبریم آیداندیر دوغری بو آغزی بیر لیگینگ آغزی بیرلیگینگ  
نوری که اسلام و قرآن نورافشانی نمود گرمایش به کل دنیا روشنایی داد  
رهبرم راست گفت پیامش را این وحدت است و این اتحاد



ال اله برندییر مسلمان خالقیم دنیا کافرلاری دیارلر اول کیم  
اوقیجاق دوغاسی قبول دیر بلکم بو آغزی بیر لیگینگ آغزی بیر لیگینگ  
دنای مسلمان دست به دست هم دادند طوری که کافران گفتند اینها چه کسانی هستند  
انشالله قبول است دعایی که خواهد خواند این وحدت است و این اتحاد

گلستان گول یالی یاشاب یؤر بيله اول کیچی ایرانیم یازدیم زر بيله  
من وصفینی یازیب قویجاق دور بيله بو آغزی بیر لیگینگ آغزی بیر لیگینگ  
استان گلستان همانند گلی زندگی می‌کنند با زر نوشتم که این ایرانی کوچک است  
من وصفش را با خوبها خواهم نوشت این وحدت است و این اتحاد

## تبسم رضازاده شدتی

نیه نفرت تاپیپ دشمن؛ بیزییم عشق و مودت دن  
هراس ایلییر بوگون بیزده اولان آثار وحدت دن  
اگرچه چوخ تلاش ایلییر بو بیریلیک بیر بیره دیسین  
آلا بیلمز بونو اصلاً؛ بیزییم غیرتلی ملت دن  
آماندئر قاردآشئم ساز مخالف چالما آگاه اول  
نهاد قدرتی قویما سالا دشمن طراوت دن  
بیلییر دنیا که حق اوستونده دیر ایران؛ سوزو حقدیر  
بودور مقصودو؛ دنیانی اویاتسین خواب غفلت دن  
بیزی آیری سالانلار دشمن اسلام و قرآندیر  
کی هر ان ایستییلر ال چکاخ دین و دیانت دن  
بو ملت جان وئرر اما دیانتدن اوزاق دوشمز  
نئچون؟! باشندان ایاقه غرق اولوبدور معنویت دن  
بیزه تحریمی تحمیل ایلیینلر خوشدو بیلسینلر  
دایاننیخ داغ کیمی؛ بیر داغ کی دوشمز استقامت دن  
ویراماز اورگلر ضربه، منیم قورخوم او کسدندیر  
نفاقین تیشه سی الده؛ بیزی سالسین صلابت دن  
تبسم اوز چوورمز؛ اصل و فرع دینه تابعدیر  
اگر دوغرانسادا چکمز الین باب ولایت دن  
ظفر بیرلیکده دیر؛ بیر لیکده ده دیر؛ بیرلیک شعاریمدیر  
ظفر وحدتده دیر؛ وحدتده دیر؛ ال چکمه وحدت دن



## آغزی بیرلیک نغمه‌سی

### نوای وحدت

مبارک لاب پیغمبرینگ دوغمه‌سین بگنیار یورگدن ایرانیم منینگ  
با تبریک ولادت پیامبر اسلام (ص) ایران من بسیار مسرور و شادمان است.

دنیا یاییب آغزی بیرلیک نغمه‌سین گورالده دنیا‌دا قرآنیم منینگ  
با نشر و گسترش نغمه‌های وحدت، قرآن من در دنیا، الگو و نمونه است.

یاشلیقتدا بولدی محمد امین یوسانیب دیر اونگا آسمان، زمین  
در جوانی مشهور به محمدامین شد. آسمان و زمین به این شهرت افتخار می‌کردند.

بیک لاقامی رحمه للعالمین شو سوزده دیر درده درمانیم منینگ  
بزرگترین لقب او «رحمة للعالمین» است. مرهم و دوی تمام دردهای من در این کلمه است.

یه تیردی دستورین آنچه یورتلاره عدالتیق ایسلااب قوزا، قورتلاره  
منشور خود را پیامبر اسلام به سرزمین‌های مختلف رساند. در این منشور برای بزه و  
گرگ عدالت می‌خواست.

آدام لار چومیب دیر سانسیز دردلاره درمانی بو دردلانگ قرآنیم منینگ  
متأسفانه اکنون انسان‌ها غرق دردها و مشکلات هستند. دوی تمام این دردها قرآن است.

بولمالینگ بیز هر بیر زادا بدگمان دلاره چن بولسن، یورگده ایمان  
برای هر چیزی بدگمان و مشکوک نباشیم. زبان‌ها سرشار از راستی و قلب‌ها پر از ایمان باشد.

آغزی بیرلیک زینت سانگا مسلمان!

آغزی آلایق بولسون گورمانیم منینگ!

وحدت و همدلی زینت توست ای مسلمان! آنچه که من هیچ زمان نبینم، تفرقه و جدایی باد!

آغزی آلایق دن، چکندیر آزار      آغزی بیرلیک بیلسنگ اسلامی بزار

دین آسیب زیادی از تفرقه دیده است. وحدت، زیور و زینت اسلام می‌باشد.

اورش لاردن قالسا بیر کوینه مزار      قالماز بو دنیادا آرمانیم منینگ

اگر از جنگ‌ها و تفرقه تنها یک قبر کهنه بماند، تمام آرزوهای من در دنیا برآورده شده است.

زبانهای بومی ایران (زبان زابلی)

### بلبل آزاد

غزلی درنکو داشت نظام نوین ایران اسلامی

بلبلِ دَرِه قفسه، سِه کو تو که، چه‌ها کُنه؟  
هر دَمیه و پِلپِتک، ت بلکه خود خا واکُنه.  
بلبل درون قفس را، ببین چه می‌کند؟  
هر لحظه در تکاپوست شاید بتواند خود را آزاد کند

خو مبیته آزادی ر نو، جیک جیک گنو و پِر پِرِه یعنی خدا!  
اُ کُنه که، ور زخم مه دوا کُنه؟

او خواب‌رهایی می‌بیند و، شیون کنان پر می‌زند  
یعنی خدایا آن کیست که بر زخم مرهمی گذارد؟

اُ دُونَه وارکی عاشقه، عاشقِ پورکردن و بس  
ای خوش خدا مجنونِ خِی، لیلای دلربا کُنه  
او دیوانه‌وار عاشق است، عاشق پریدن و بس  
وه چه خوش که خدا مجنون را به لیلی برساند

هوشِ خا بیار روزه که، رعیتِ پادشا بودی  
اُ پادشاهِ که خدا، سلسله نَ تبا کُنه  
به یاد آر روزی را که، نوکر پادشاه بودی  
همان شاهی که خدا تبارش را تبا و منهنم نماید

چَعِشَه تَرَه مَكَم بَسْتَدِه، خِ لُنْگِ خُودتو لُلی جو  
مِیخوآست مِشما همه رَ، خیراتِ آمریکا کنه  
چشمهآیت را محکم بسته بودند، باچفیال خودت برادر جان  
مِیخوآست ما همه را قربانی آمریکا کند

چَلَمِچَلون پندو رَ، حاکم و خان اِشته بو  
که پاز دینِ جُک دِیه، طبلِ غلامِ وا کنه  
کوتولهی چاقالویی را به عنوان حاکم و خان منصوب کرده بود  
تاپارالدین را زیر لگد بخواباند و فرقِ غلام را - جسورانه - بشکافد

چَلَمِچَلون پندو رَ، دستورِ تام داد بو  
گوشِ نَ بُزِی هر کِسِه، یک کِمِه سرصدا کنه  
کوتوله چاقالو را دستور و اختیارات تام داده بود  
تا گوشِ هر آنکه - حتی - کمی شورش کند از بنا گوش ببرد

خِ بورَه دوز و چِن چَوُک، خِ کدخدایِ پودُوک  
مِیخوآست گرگِ گِشَنه رَ، خِ رَمَه آشنا کنه  
با گروهی دزدِ قداره بند و بوسیلهی کدخدایِ پایه رکابش  
مِیخوآست گرگِ گرسنه را با گله آشنا گرداند

در دَمِه که نهال دین، از ریشه وَرکنده بودک  
یگ شیرمردِه پو شَدک، که موشِتِ ایشنه واکنه  
در لحظه‌ای که نهال دین را از ریشه درآورده بودند  
یک شیرمرد برخاست تا مشت اینها را باز کند

ای امتِ محمدی، فَمی که آلا مِتَنه که خِ قدرتِ  
ایمونِ خا، رژیَم کَلَه پا کنه

این امت محمدی فهمید که اکنون دیگر می‌تواند  
با قدرت ایمان خود رژیم راسرنگون کند

وَرَسِر تاج و تخت شو، نو بَره خو، وَر شدک  
خونِه که هرچی ریخته ش، ظلم شنه ورملا کنه  
برسرتاج تخت شان نهر خون به راه افتاد  
خونی که هرچه -بیش- ریخته شود ظلمشان را -افزونتر- برملا کند

نَدِر تمدن نُوء، اسلام ناب احمدی!  
زنده گِسه که حرمت، دین خدا و جا کنه  
-الهی- فدای تمدن نوین اسلام ناب احمدی گردم  
زنده باد کسی که احترام دین خدا را اعاده نماید

دین خدا بَرنده ش، رسم پَرنده زنده ش  
چیلک پرو و گزّه خان، نلی که دس پلا کنه  
دین خدا پیروز گشت، رسم منسوخی احیا شد  
پس ریسمان برگردن خان بیفکن و مگذار دنبال -حربه ای- بگردد  
اسلام دوباره زنده ش، خ درپ وتاز و چُخچُخه  
اسلامه که شیطونونه، همه ر وارخطا کنه  
اسلام دوباره زنده شد، با تاخت وتاز و آوایی مبهم از دورادور  
اسلامی که همه ی شیاطین را دستپاچه کند

گورّ خا بُره خو کُنه، جمهوری اسلامی ر  
لطف خدایی مته که، چوپون کد خدا کنه!  
گلویتان را به مثابه قربانی برای تین جمهوری اسلامی بُرید  
لطف خدا که جاری گردد چوپان -نیز- پادشاه می‌شود

بعد از ای نعمتِ خدا، دائه کنه و نَزدیو خونه خدا رَ وا کنه،  
آقَ رَ بی بلا کنه

پس از این نعمت الهی (جمهوری اسلامی) دعا کنیم به درگاهش  
-باتوجه به این بیماری فراگیر- خانه خدا را بازگشایی و آقا (رهبری) را سالم و مصون فرماید

خ "بلبل زابل" بگگ، شماری کم پو لیسگنه! ای وعده از خدایه که،  
پولیسگه پادشا کنه!

با بلبل زابل بگو پابرهنگان راحقیر شماری  
این وعدهی الهی است که پابرهنه را پادشاه قرار می دهد

پیامبر وحدت

گۆنشى سئویریم، سنه بنزه بیر  
تام حیاتدیر آخی، تام یارانیش دیر  
بو عشق او یله دیر کی باغریمی دلیر  
بو سئوگی اوموددور، تامام باریش دیر

من آزلدن سنه وورولموش ایدییم  
اودور آختاریدییم سنی، ایز به ایز  
اودور بو یوللاردا یورولمادییم هئچ  
بیر ایتگین داملا من، سن ایسه دینیز

سن، منی حیاتا دوغرو گۆتوردون  
ایمدن توتارکن، یوروتدون منی  
دهشتلی رویادان قورتار دیغیندا...  
سنه بئل باغلا دییم، اینان دییم سنی

آدین اینسالیغا سونونجو تعریف  
آدینی محبت سان دییم ایل لرجه  
آدینی هر زامان ائشیتدیگیمده  
یولونو سعادت آندییم ایل لرجه

بشریت ھلە شاشقینلیغندا  
عظمت؟ بو قَدْر؟ اولارمی مگر؟  
ایسلامین ھر نہ یی سنلہ تانیندی  
شجاعت، جسارت، اینام بوقدر؟!  
عزّتہ چاغیردین بوتون عالمی  
بشریت تامام سؤزلریندہ دیر  
بویلہ اؤیرشیب دیر اینسالیق سنی  
اینسانی سئویرسن اینسانا خاطر  
ھامیمیز یولوندا، قوربانیق قوربان!  
یوللاریندیر بیزہ سعادت وئریر  
سن بیزہ گؤزلیک، حیات اؤیرتدین  
تانریمیز گؤزلدیر، گؤزلیک سئویرا

۱ . إن الله جميل يحبّ الجمال



ای آیه آیه رحمت حق سنده مُنجلی  
ای کلمه - کلمه آیت اعجاز مصطفی

هر سوره سینده مینلرجه راز کائنات  
هر آیه سینده گیزی دی مینلرجه ماجرا

هر صفحه سینده واردیر یوزلر سرّ عشق  
أَعْلَمُ او معنی لرده محمّده مرتضی

قرآن دیبل فقط کی کیتابی کریم دیر  
هر بیر یئرینده آلهین امری دوشور یادا

بیر معجزه کی میثلی تاپیلمازدی تا ابد  
بیر مستی مدام، شراب و می بقا

بیز صفحه صفحه عاجیز... گوز تیکمیشیک اونا  
بیز کلمه کلمه عاجیز... از درک ما سوی

پس آیه آیه نازل اولوبدور بیمبره

پس شاهیدی رموز الهی اولوب حرا

بیز نسل بیقرار بشر عشقی آختاریب

اولدوق اونون حقیقتینه مست و مبتلا

بیر آندا آغلاپار دئدیک: «ایاک نعبدُ»

سونرا گوروردوک اونلا کی: «والشمس و الصّحی»

پس آرخاین دوشوندوک اونو بیرده عیترتی

او بیر امانت اولدو بیزه یا محمدا

گنجینهٔ سعادتیمیز اولدو قرن لر  
یا ایها السکاری روحی لکم فدا  
تعلیم عشقِ ناب دی آیاتی هر زمان  
دردِ جهانہ هر زمان اولموش سرین دوا  
طاغوتی گوستریبیدی تعالیمی هر زمان  
تعلیم ائدیب شهیدِ فداکارِ کربلا  
تنها مقرب هر کیم الوب آشنا اولوب  
تنها کیتاب دییل کی دعا دیر بویوک شفا  
دشمنلری زیون و گرفتارِ روزگار  
یاردیم ائدن بوگون اونا توحید لافتا  
«ایاک نعبدُ» بیزه، «ایاک نستعین»  
ایمانه سون محکدیر، او اینسانه مقتدا.

سسیمده غم بوغولور، گۆزلریمده ماوی قهر  
سنی نئجه دوشونوم من، سنی... آخی، نه تهر؟

آدین گلیر دیلمه، وارلیغیم دورور، دایانیر  
سن اولماسان اورهیم نئیلهیر، کیمه گوهنر؟

سنی ایناندیغی جاق، دونیائی بشر یاشایار  
کی کائینات بونا تای هئچ نه دویماییب بو قدر

اینامسیز ایدی بو عالم اگر کی معراجدان  
سنین بیاض حضوروندان گتیرمه سهدی خبر

اوجور کی حضرت احمد بیزه بو یورموشدو  
علی بشرسه، بشر بس نه دیر؟، «فکیف بشر»؟

سنین ویلاینتی تام گوجویله دویموشدور  
غدیر گونو ایکی عالم سعادت او سفر

آدین گلنده بوتون گوجلره ایراده گلیر،  
او دور اؤنونده چوکور غم، چوکور قضایلا قدر

آدین واریکن اینان عالمین اوزو گوله جک  
آدینلا گؤن دوغاجاقدیر نه قدر وارسا سحر

ازلده حق ایله باطیل سؤزو سئچیلمدی  
سنین عدالتینی تام دوشونمه سهدی اگر

سن اولماسایدن اگر، دنیا نئیله ییردی بیزی  
نه لر گوروردو بشر، آه نه لر گوروردو نه لر؟

صبیر آدینلا گلیر، یوخسا کر بلا اولالی  
حسنینین غمینی دونیا قالدیراردی مگر؟  
قویولارا نه دئدین کی هله سیز یلدیرلار  
سووودماییر اولاری هئی زامان گئچیر نه قدر...  
عدالتین دؤنومو تکجه دوردوغون یئردیر  
هنوز ساواشمادایرلار او یئرده خیرله شر  
سنی اینانمیشام آرتیق، سنی، ویلایتینی  
سسیمده غم بوغولوبدو، گوزومده ماوی قهر...

## حضرت محمد (ص)

آدین حیاتی، آدین یئر گو یون سعادتیدیر  
آدین گونش دی، آدین آیلارین نجابتیدیر  
سنین آدین لا باهارلار گلیر، چیچکلر آچیر  
آدین گوزلیک دیر، دونیانین نهایتی دیر  
باخیشلارینلا تاپیر کائینات معنی سینی  
کی گوزلرینده اولان وارلیغین شرافتی دیر  
نجه اینانماسین آرتیق بشر سنی کی سنین  
آدین اینام دولوسو، سئوگی نین مساحتی دیر  
آدین حیاتی، حیات سنله باشلانیدی بیزه  
آدین دوغادی، آدین جنتین ضمانتی دیر  
آدین گلنده بئهشتی خاطرلادیر بشره  
بئهشت دیر وجودون، یا کی سئوگی جنتی دیر؟  
آدین گلیر دیلیمه، سئوگی لر داشیر منده  
شعیر گلیر کی شعیر قلبیمین صراحتی دیر  
فقط نه عشق، زاماندا اؤنونده دیز چوکموش  
کی دنیا وار یوخوموز، اهل بیت قسمتی دیر

من آبریلیق کیمی یم، گلمه ییمده گنتمک وار  
 عینادلاریم کیمی؛ یوخ، یوخلوغودا گنرچک وار  
 سنی دوشونمک اوچون دونیایا گلیب، گندیرم  
 سنه قوشماق اوچون گوزلریمده ایستک وار  
 سنه اینانمیشام آرتیق، سنه آخی اورمگیم...؛  
 سنی سئویب سئوهجک هر قدر کی سئومک وار  
 دلی بیر آبریلیغام، یوخسا چاتماغا نه گرک  
 نامازلاریم کیمی یم، سهو اندینجه، بیر شک وار  
 یولوندا آه نه لری گوردو گوزلریم، نه لری ...  
 سنی دوشونمک اوچون آه نه چوخ کی مسلک وار.  
 ایناملاریم بویو بیر من، دئییر کی کیم سن سن؟  
 سنه اینانمادان، ای کی غمینده اؤرنک وار!  
 قنوتلاریمدا هله عطرینی نفس آلیرام  
 قییم لاریمدا هله بیر غریبه اسرک وار  
 باخیشلاریمداسان آرتیق، - سنین بیاض حضورون؛  
 دعالاریم کیمی کبیریک لریمده تک تک وار  
 منی سنه گؤتورور...، یوللارین قریبه دیبل  
 نامازلاریم، کی دئییر وارلیغیمدا گنرچک وار.

دنیا کو ده یاله مردک اشته شی پیدا نبو  
صد گله روار اگه با، ایگله دریا نبو  
شوی دیل اشته ایله دیشته نه روشن آبی  
الیده سوتکه چرا هرگز امه را ما نبو  
شهیدی خرد وخالن آسردنه یتیم بینه  
ده کسی اشته شیوار چونون سری را سا نبو  
ته زونیش اشته دسی چیکی دس کو دینی  
هیچ زرقی آدمی را بهتر از خدا نبو  
ته فقد شاستره دشپندی ناری کو بمونی  
ده کسی سینه امه را سپر بلا نبو  
شیره و سوتره اشته داغینه چمه دیلی  
اشته دوری بدّ دردی آبه که دوا نبو

ترجمه:

در دنیا دیگر مرد بزرگی مثل تو پیدا نمی‌شود  
صد تا رودخانه‌ام بیاید جای دریا را پر نمی‌کند  
دل شب با یک نگاه تو روشن می‌شد  
دیگر فانوس کسی برای ما هرگز ماه نمی‌شود  
بچه‌های شهدا باز هم یتیم شدن  
دیگر کسی مثل تو سایه سرشان نخواهد بود  
تو بلد بودی دستت را در دست چه کسی بندازی

هیچ دوستی برای آدم بهتر از خدا نیست  
تو فقط توانستی در مقابل دشمن مقاومت کنی  
دیگر کسی سینه اش را برای ما سپر بلا نخواهد کرد  
رفتی و با داغ دل ما را سوزاندی  
دوری تو درد بدی شد که دوا نمی‌شود



## انقلاب اسلامی پیروز دور

اللهم یتدی آزادی زمان  
خدا زمینه آزادی را فراهم کرد. انقلاب اسلامی پیروز است پیروز!

وطنیمه قربان ادجگ بوجانی  
چهل سال گذشته است از انقلاب و انقلاب اسلامی پیروز است پیروز!

امام خمینی گلیب دین یولین آشدی ملتیم او یانیپ جانندان گشدی  
امام خمینی آمد و راه دین را به روی ما باز کرد. مردم بیدار شدند و از جان شان برای  
دین و انقلاب گذشتند.

سگگز یل صدام بیلان سوشدی  
هشت سال با صدام جنگید. انقلاب اسلامی پیروز است پیروز!

نو را نابولدی جهاننگ یوزی  
امام خمینی که آمد، جهان نورانی شد حرف های رهبر، دشمن را رسوا می کند و به آنها بر می خورد.

قرآن ران حکم ادراوتران قاضی  
بر اساس قرآن، قاضیان حکم می دهند. انقلاب اسلامی پیروز است پیروز!

بزه کمک بیرسن یارادان جبار  
ای خدای جبار! به ما کمک برسان. بین همه ما پاسداران و بسیجیان کشور، وحدت را  
برقرار نگهدار.

شهید بولیب گیددینگ سلیمان سردار  
سردار سلیمانی شهید شد ولی انقلاب اسلامی پیروز است پیروز!

آمریکا دوشمان ديب قرقيل جنگ اددينگ شيطان اوزئنگي غافل گير  
اددئنگ

سردار سليمانى! آمريکا را دشمن مى دانستى و با او جنگيدى. درست آن شيطانها تو را  
غافل گير کردند ولى

ايسله ئنگ شهيد ليق ده رجه يئددئنگ انقلاب اسلامى پيروز دور پيروز  
تو به جاىگاه شهادت که آرزويت بود رسيدى انقلاب اسلامى پيروز است پيروز!

وطننگ گلشگى کوب بولسا عالم دين يولدا صرف ادجگ بار بولسا ماليم  
زيبايى و زينت کشور به وجود عالمان است. برای دين بايد تمام دارايى مان را اهدا کنيم.

بيزينگ دوشمانمز آمريکا ظالم انقلاب اسلامى پيروز دور پيروز  
دشمن ما آمريکاي ظالم است ولى انقلاب اسلامى پيروز است پيروز!

## فرهاد گلستانه

شعر بوعلی

شراب  
مُعْجِزِ بو  
که مِثِ اشکِ  
از چشهِ صلیبِ  
مچکی  
و پونِ بَرِقِ دَرِ آسمو  
از آستونِ موسی  
سَرِ دَرِ بیارد  
مِثِ یِ ایا  
از طُشتِ طلا  
و تو  
از غارِ ثور  
اُمْتو رِدْیوئی نامرئی  
که آ  
ر  
و  
م  
مِگَدَشْتِک  
از لاوَلای نَخِلسْتونِه مَدینِ  
از بَعْلِ غارِ آرا  
و پونِ آیه  
زِمَزِمِ مَشْ

دَر گُ شِ کُوچَا شَر  
پون صُب  
دَمِکِ که مَدَمِی  
از جَرَقِ اِ شَمَشِیِرِ تُو دَر جَنگِ  
از سوراخِ نِ لِبکتو  
وَقْتِ چُپُونِی  
و رُشِ مِکِ جِ اَوْنِ  
از بَالِ کوهونِ اشترِو  
پون خورشِد  
وَقْتِ کِ  
طَلو بَکِ دَر تَخْتِخوتو دَر مَکِ  
و پون قران  
نَجوا شِه  
در گوشِ ار مسلمونِ  
از مَرَدگی تا گُوچَگی  
از گُوچَگی  
ت مَرَدگی

برگرداندن شعراز گویش سیستانی به فارسی:

شراب  
معجزه‌ای بود  
که مانند اشکی  
از چشمان صلیب  
چکه کرد  
و چون برقی در آسمان



از استین موسی  
سر در آورد  
مانند یحیی  
از طشت طلا  
و تو  
از غار ثور  
مانند ردپایی نامرئی  
که ا

ر

ا

م

می‌گذشت

از لایه لای نخلستان‌های مدینه

از کنار غار حرا

و مانند ایه‌ای

زمزمه می‌شد

در گوش کوچه‌های شهر

همچون صبح

وقتی که می‌دمید

با هر جرقه‌ی شمشیرت در جنگ

واز سوارخ نی لبکت وقت شبانی

و روشن می‌کرد جهان را

از بالای کوهان شتران

مانند خورشید

وقتی که طلوع کرد

در تخت خوابت از مکه  
و چون قرآن  
نچوا شد  
در گوش تمام مسلمانان  
از مرگ تا نوزادی  
از نوزادی تا مرگ

### خلیج همیشه فارس

اَوَّلِ مِنْ خَاكِ اِيْرُوْنِ بِلَارِهٖ وَنِهٖ جَانِ شَهِيْدُوْنِ بِلَارِهٖ  
اَوَّلِ فِدَايِ خَاكِ اِيْرَانِ وَ شَهِيْدَانِ عَزِيْزِشْ شُوْمِ

شِ مَازْرُوْنِي دِل رِهٖ پَرِ هِدَامِهٖ اِوَازِ هَمْدَلِي رِهٖ سَرِ هِدَامِهٖ  
بَا پَرُوَازِ دَادَنْ دِل مَازَنْدِرَانِي اَمْ، اَوَازِ هَمْدَلِي رَا سَرِ دَادَمْ.

خَزَرْ دَرِيُوِي صَافِ اَوْئِهٖ مِ دِل قُوِيَهٖ، دَمَاوَنْدِ كُوَهِهٖ مِ دِل  
مَآنَنْدِ اَبِ صَافِ دَرِيَايِ خَزَرْ دَلْمِ صَافِ اسْتِ وَ هَمْچُوْنِ كُوَهِ دَمَاوَنْدِ دَلْمِ قُوِيِ وَ اسْتُوَارِ اسْتِ\*.

مِنْ شِ وَطَنِ خَاكِ وَ اُوِي قِرْبُوْنِ كُوِيْرِ، جَنْگَلِ، كُوَهِ وَ دَرِيُوِي قِرْبُوْنِ  
فِدَايِ اَبِ وَ خَاكِ وَ كُوِيْرِ وَ جَنْگَلِ وَ كُوَهِ وَ دَرِيَايِ وَطْنَمْ گَرْدَمْ.

اَتَا مِيْسِ خَاكِ وَطْنِ رِهٖ نَدِمِي اَتَا تَيْبِهٖ اَوْ دَشْمَنْ رِهٖ نَدِمِي  
يَكِ مَشْتِ اَزِ خَاكِ وَطْنِ وَ يَكِ قَطْرَهٖ اَزِ اَبِ اَنْ رَا بَهٖ دَشْمَنْ نَمِي دِهِيْمِ.

لَرْ وَ كَرْدِ وَ بَلُوْجِ وَ مَازْرُوْنِي تِهْرُوْنِي، مَشْهَدِي وَ اَصْفَهَوْنِي  
اِي مَرْدَمْ لُرِ، كَرْدِ، بَلُوْجِ، مَازَنْدِرَانِي، تِهْرَانِي، مَشْهَدِي وَ اَصْفَهَانِي!

هَرْجَايِ نَقْشَهِي اِيْرُوْنِ تِ جَائِهٖ شِمَالِ يَا كِهٖ جَنْوَبِ تِ مِچْشِ گَاَهِهٖ  
هَرْكَجَايِ نَقْشَهِي اِيْرَانِ جَايِ شِمَاسْتِ. چِهٖ شِمَالِ چِهٖ جَنْوَبِ دَرِ حَالِ سَكُوْنْتِ وَ رَاهٖ رَفْتَنْ  
هَسْتِيْدِ.

پَرُو، جَانِ پَرَارِ! يَكْدَلِ بُوُوَشِيْمِ نَامَرْدُوْنِ جَلُوْ هِيَا دُوُوَشِيْمِ  
اِي بَرَادَرِ عَزِيْزَمْ! بِيَا يَكْدَلِ شُوِيْمِ وَ دَرِ مَقَابِلِ دَشْمَنْ اَمَرْدِ بَاهَمْ بَاشِيْمِ.

سُوْنِ دَرِيُوْ شِ دِل رِهٖ پَاكِ هَاكِنِيْمِ دَشْمَنْ رُوْبُرُوْ كِلَاكِ هَاكِنِيْمِ  
مَآنَنْدِ دَرِيَا دِل خُوْدِ رَا پَاكِ وَ دَرِ مَقَابِلِ دَشْمَنْ كُوَلَاكِ كِنِيْمِ وَ خُرُوْشَانِ بَاشِيْمِ.

شعارِ مَلّتِ اِیرونِ هَمینه: «خَلِیجِ فَارسِ اِیرونِ نِگینه  
شعارِ مَلّتِ اِیرونِ هَمینِ است که: «خَلِیجِ هَمیشه فَارسِ، نِگینِ کِشورِ اِیرونِ است.

خَلِیجِ فَارسِ چَتّه با صَفائِه مِ اِیرونِ دِلّه یِکّه نِمائِه»  
خَلِیجِ فَارسِ چَقدرِ باصفاست و درمیانِ کِشورِ اِیرونِ، خودنمائیِ مِی\_کند.»

دِرِسّه که مِ مَنزَلِ مازرونه مِ مازرونِ دِیاریِ عاشقونه  
درست است که اهلِ مازندرانم. همانِ مازندرانِی که دِیاریِ دوستدارانِ و عاشقانِ است.

شمالیِ مِه، جنوبیِ بَرارِ مِه خَلِیجِ فَارسِ وِسّه بَیقرارمِه  
اگرچه شمالیِ امِ ولیِ برادرِ اهالیِ جنوبمِ و برایِ خَلِیجِ فَارسِ بَیقرارمِ.

«لاطف» مِه، اَملیِ مِه، مازرونیِ دِیاریِ سبزِ عشقِ و مِهربونیِ  
من «لاطف» هستم، اَملیِ امِ و اهلِ مازندرانِ دِیاریِ سَرسبزِ و پَر از عشقِ و مِهربانیِ  
هستم.



شعرگیلکی:

می تنہائیانِ تماشا بوکون  
اگر کی می بالِ بیگیری منم  
سیاہ می روز و می شب عین ہم  
می موی سفیدہ کودہ روزگار  
ہزار بار مرہ بشکنہ خوردہ کودہ  
اَ دنیا خو زورہ بزہ اما باز  
تویی کی اومید ایتا اُمتی  
تی نام دوخانم سلام مرہ  
فخط نقل امروز و فردا نیہ  
ایتا عمرہ تنہایہ می دیل ولی  
تو می جانی و من تی باران جیر  
می بالِ بیگیری تَم راست بَم  
تویی کی اومید ایتا اُمتی  
تی نام دوخانم سلام مرہ

نرم ہیچکسی بہ جوز بی کسی  
می دیل بہ دریا زنم تی و سِی  
از اَ زندگی سیرِ بوستن درم  
جوانی دورون پیرِ بوستن درم  
تو آبادا کودی می ویرانیہ  
نیگیفته جی من می مسلمانیہ  
تویی کی پیام آور رحمتی  
پیمبر تویی بانی وحدتی  
می دنیا بدون تو دنیا نیہ  
تو وختی کہ بئسی دِ تنہا نیہ  
ایتا شاخہی خوشک و بشکستہیم  
اگر خورد و خاکستر و خستہیم  
تویی کی پیام آور رحمتی  
پیمبر تویی بانی وحدتی...

## ترجمه:

تنهایی‌های مرا تماشا کن ندارم هیچ‌کسی را به جز بی‌کسی  
اگر که دست مرا بگیری من هم دلم را به دریا می‌زنم بخاطر تو  
سیاه است روز و شب مثل هم از این زندگی دارم سیر می‌شوم  
مویم را روزگار سفید کرده در جوانی دارم پیر می‌شوم  
هزار بار مرا شکست و خرد کرد تو آباد کردی ویرانی مرا  
این دنیا زور خودش را زد نگرفت از من مسلمانی مرا  
تویی که امید یک امتی تویی که پیام آور رحمتی  
تورا با سلام می‌خوانم پیامبر توهستی، تو بانی وحدتی  
فقط نقل امروز وفردا نیست دنیای من بدون تو دنیا نیست  
عمری ست دل من تنهاست تو که باشی دیگر تنها نیست  
تو جان منی و من زیر باران تو یک شاخه خشک و شکسته ام  
دستم را بگیری بلند می‌شوم اگر خرد و خاکسترو خسته ام  
تویی که امید یک امتی تویی که پیام آور رحمتی  
تورا با سلام می‌خوانم پیامبر توهستی، تو بانی وحدتی...

وه حدت (یه کیه تی)

جیایی بۆ؛ ئه گه ر ر ئ مان یه کیکه  
خودا و قبيله وو قورعان یه کیکه  
به ره وئاسمان به هه ر ده ستی دوعا که ی  
جیاوازی نیه، باران یه کیکه  
خه بهر به ن به درک له م نیشتمانه  
ئه گه ر چي گول فره س، گولدان یه کیکه  
ته شه بیوع یا ته سه ننون یانه ها چي؟  
که له گه ل یه ک بن، که دوژمنان یه کیکه  
که ره کیانه له یه کتر بی خه به ر بین  
هه میسه وه سوه سه ی شه یتان یه کیکه  
به عیده شه ررو ئافه ت له م و لاته  
هه تا عزیز و شه رافه تمان یه کیکه

سه بیدی نه نیبایه

په یغه مبه ری خودایه

بو ئیمه ری نومایه

باعیسی فهخری عه رزه

رازینه ری سه مایه

نایین و ره سم و دینی

بو ئیمه پیشه وایه

ده رگای شه فاعه تی نه و

هه میشه ئاوه لالیه

دیمه نی چاوه کانی

شیرینه، دلروبایه

بوستانی لیوی ئالی

خاوین و موسته فایه

یه ک یه ک ددانه کانی

وه ک دور گران به هایه

سه روه ری جن و ئینسه

سه بیدی نه نیبایه

هه رچه ن ره فیقی فه قره

سولتانی نه غنیایه

تا به رده وامه دنیا

گه وره یه، پادشایه

خوزگه م به وهی که شیعیری



شعر بوملر

له وهسفی موسته فایه  
خوزگه م به وهی که رۆحی  
به و عشقه موبته لایه  
ئازیز نه گهرچی قه لبم  
تاریک و پر خه تایه  
هه رچه ن که رۆحی ماندووم  
پرجه ور و پر جه فایه  
تاتوم هه به گولی من  
نه ومیدی ئیشتبایه

